

ربا

از نگاه عقل و دین

غلامرضا مغیثی



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

رجعت از نگاه عقل و دین

مشخصات کتاب

سرشناسه : مغیثی، غلامرضا، ۱۳۳۷-
عنوان و نام پدیدآور : رجعت از نگاه عقل و دین/ غلامرضا مغیثی.
مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری : ۱۱۳ ص.؛ ۹/۵ × ۱۹/۵ س‌م.
شابک : 978-964-540-429-9
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : چاپ قبلی: انتشارات قم، ۱۳۸۰(۹۶ ص.).
موضوع : رجعت
رده بندی کنگره : BP۲۲۲/۴/م۶ر۳ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۴
شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۹۱۶۹۳
ص:1

اشاره

ص:2

ص:3

ص:4

ص:5

ص:6

ص:7
دیباچه
الحمدلله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین
از مشترکات عقیدتی بین همه فرق و مذاهب اسلامی، ظهور منجی از نسل پیامبر9 در آخرالزمان است.
ایشان که به «مهدی» مشهور است، برای برپایی عدل
و قسط و نابودی ظلم و جور قیام می‌کند. اما براساس عقیده پیروان اهل‌بیت: پس از ظهور آن حضرت، عده‌ای از بهترین‌ها و بدترین‌ها به دنیا برمی‌گردند تا وعده الهی را در نابودی ظلم و ستم و اقامه عدل و قسط در همین دنیا مشاهده کنند. چنین بازگشتی به «رجعت» معروف است.
در این نوشتار، محقق ارجمند جناب آقای «غلامرضا مغیثی» به بررسی ادله عقلی و نقلی رجعت پرداخته، و به برخی از شبهات آن پاسخ داده است. خدای متعال به

محقق ارجمند توفیق خدمت بیشتر به مکتب اهل‌بیت: عنایت کند و این اثر را برای جست‌وجوگران مباحث عقیدتی مفید قرار دهد.
انه ولی التوفیق
گروه کلام و معارف
پژوهشکده حج و زیارت

مقدمه

مقدمه

کتاب «رجعت از نگاه عقل و دین» پژوهشی است کوتاه در تبیین و تحکیم یکی از معتقدات مسلّم مذهب امامیه، یعنی رجعت. در شرایطی کنونی، دشمنان، اصول و ارزش‌های دینی را مورد تهاجم فرهنگی شدید قرار داده‌اند؛ از یک طرف، طوفان شبهات فضای فرهنگی جامعه را تیره و تار کرده و از سوی دیگر، عده‌ای با ترفندهای مختلف می‌کوشند تا همه چیز را با معیارهای محسوس مادّی محک زنند. ازاین‌رو در موارد زیادی گرفتار تفسیر به رأی و تحمیل پیش‌فرض‌های خود بر ظواهر ادله مسلّم نقلی شده‌اند. همچنین از نظر درون‌دینی نیز با اندیشه‌های سلفی‌گری و قشری‌مآبی مواجهیم که به تحریف باورهای اسلامی و ترویج عقاید قشری و سطحی از دین پرداخته‌اند و به همین منظور، بیشترین هجمه‌ها را به عقاید شیعه کرده‌اند. «اصل رجعت» نیز از مقوله‌هایی

است که هر دو اندیشه غربی و سلفی‌گری به اظهار نظر و ایجاد شبهه درباره آن پرداخته‌اند.
کتاب حاظر برای پاسخگویی به شبهات رجعت و تبیین آن، نگارش یافته است؛ به همین منظور، رجعت را از نگاه ادله چهارگانه عقل، کتاب، سنت و اجماع بررسی کرده‌ایم و در ادامه، با تبیین ویژگی‌های آن، برخی شبهات را مطرح، و پاسخ آنها را بیان کرده‌ایم.
گفتنی است که مسئله رجعت در مباحث کلامی، سابقه دیرینه‌ای دارد و در چند قرن اخیر، موافقان و مخالفان، به نقد و تبیین آن پرداخته‌اند. در این میان، اندیشمندان شیعی با استناد به برخی از آیات و روایات، تردید در اعتقاد به اصل رجعت را نپذیرفته، و با بیان و قلم به دفاع از آن پرداخته‌اند. در پایان، این پژوهش را به پیشگاه حضرت بقیةالله[تقدیم می‌کنم و امیدوارم که از نقدهای منطقی محققان گرامی بی‌بهره نباشم.
قم ـ غلامرضا مغیثی

مبحث مقدماتی

مبحث مقدماتی
بررسی و تبیین «رجعت» از نگاه عقل و دین مستلزم روشن شدن نکات زیر است:
1. حقیقت دین، «تسلیم» و خضوع مقابل پروردگار، و پذیرفتن احکام و دستورهای الهی است. تسلیم به این معناست که کسی برابر دیگری نافرمانی نکند و او را دفع ننماید. اطلاق «اسلام» بر دین خاتم از باب بهترین مصداق نیز از همین معنا نشئت گرفته است: (إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلامُ) (آل‌عمران: 19).
لذا مسلمان واقعی کسی است که با تمام وجود، حتی اراده‌اش، تسلیم خدا و رسول باشد و آن را در قالب اطاعت ابراز کند؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:
(بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ) (بقره: 112)
آری، هرکس خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش محفوظ است.

برای نشان دادن تسلیم محض خدا بودن، از واژه «وجه» استفاده شده است. وجه انسان در قبال خداوند، تمام وجود اوست؛ چون نقطه‌ای از وجود انسان از خدا پنهان نیست و با همه وجود در حضور اوست. ازاین‌رو منظور از (أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ)، تسلیم کردن تمام هستی انسان مقابل خداوند است. با رسیدن به چنین مقامی، بلندترین قله‌های عرفان توحیدی فتح می‌شود.
طبق نقل قرآن، حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل نیز پس از بنای کعبه، چنین تسلیمی را از خداوند برای خود و فرزندانشان درخواست کردند:
(رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ) (بقره: 128)
پروردگارا، ما را تسلیم خود قرار داده و از دودمان ما، امتی که تسلیم [فرمان] تو باشند به وجود آور.
در آیه‌ای دیگر و با تأکید فراوان، تسلیم به این معنا، شرط اساسی ایمان قلمداد شده است:
(فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً) (نساء: 65)
به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد مگر اینکه در اختلافات خود تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

ص:13
در این آیه با ذکر قسم که نمایانگر اهمیت موضوع و تأکید بر آن است، نشانه‌های مؤمن واقعی در سه مرحله بیان شده است:
الف) در تمام موارد اختلاف، خواه بزرگ یا کوچک، داوری پیامبر9 را که از حکم الهی سرچشمه می‌گیرد، بپذیرند؛ نه طاغوت و داوری باطل را.
ب) هیچ‌گاه از قضاوت‌ها و فرمان‌های پیامبر9 در دل خود احساس ناراحتی نکنند و به داوری‌ها و احکام او بدبین نباشند.
ج) در مقام عمل نیز آن را دقیق اجرا کنند و به‌طور کامل تسلیم حق باشند.
روشن است که پذیرش یک مکتب و احکام آن در مواردی که به سود انسان است، نمی‌تواند دلیل بر ایمان فرد به آن مکتب باشد. بلکه آنجا که دین به زیان انسان است و در واقع مطابق با حق و عدالت است، اگر پذیرفته شود، نشانه ایمان است. گفتنی است که روی سخن ما درباره تسلیم، با کسانی است که اسلام را پذیرفته و به وجود خدای عالِم، قادر و حکیم معترف‌اند.
2. هرچند در این پژوهش، از دلایل عقلی نیز بهره برده‌ایم، اما بیشتر ادله، به‌صورت نقلی است. البته در ادله نقلی، پس از لحاظ مقدماتی برهانی، سخن از تعبد و تسلیم در برابر ظهورات ادله نقلیه است. ازاین‌رو توجیه و

تأویل ظهور، پس از ثبوت سند، روشی ناروا، و خلاف طریق عقلا در باب تفهیم و تفهم است؛ مگر آنکه ظاهری مخالف حکم صریح عقل باشد.
3. گرچه مسئله رجعت هم به‌صورت فراگیر در آیه (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ) (بقره: 156) آمده، و هم با تکریم ویژه از بندگان صالح، در آیات (یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً * فَادْخُلِی فِی عِبادِی * وَ ادْخُلِی جَنَّتِی) (فجر: 27ـ30) نمایان شده است، اما در این تحقیق، مفهوم خاصی از رجعت منظور است. رجعت عبارت است از بازگشت بعضی از انسان‌ها به حیات دنیوی (زنده شدن آنها بعد از مردن). این معنای رجعت از معتقدات مسلّم شیعه است که ریشه در آیات قرآنی و روایات ائمه اطهار: دارد.
4. واژه رجعت در لغت، از رَجَعَ به معنای بازگشت گرفته شده و «رجعة» مفعول مطلق مرّة به معنای یک‌بار برگشتن است (1). «فیومی» می‌گوید:الرجعة بالفتح بمعنی الرجوع و فلان یؤمن بالرجعة أی بالعود إلی الدنیا (2).
رجعت به فتح «راء» به معنای بازگشت است. اینکه می‌گوییم فلانی به رجعت معتقد است، یعنی به بازگشت به دنیا معتقد است.

1- 1. لسان العرب، ابن‌منظور، ج5، ص148.
2- 1. مصباح‌المنیر، فیومی، ج1، ص109.

5. از نظر اصطلاح‌شناسی، متکلمان رجعت را به معنای زنده شدن پس از مرگ و پیش از قیامت می‌دانند. در تفسیر آن به اختصار می‌توان گفت که بعد از ظهور حضرت مهدی[و در آستانه رستاخیز، گروهی از مؤمنان خالص و نیز کافران بسیار شرور به این جهان باز می‌گردند. گروه اول، مدارجی از کمال را طی می‌کنند و گروه دوم، کیفرهای شدیدی می‌بینند.
«شیخ حر عاملی» در این‌باره می‌نویسد:
مراد از رجعت در اینجا زنده شدن بعد از مرگ و پیش از قیامت است و همین معنا از لفظ رجعت به ذهن خطور می‌کند و دانشمندان نیز بر آن تصریح کرده‌اند. (1)
6. برای تبیین هدف و آثار رجعت، بیان چند نکته ضروری است:
الف) با رجعت، وعده الهی که در قرآن آمده تحقق می‌یابد:
(إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ) (غافر: 51)
ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و]در آخرت[روزی که گواهان به‌پا می‌خیزند، یاری می‌دهیم.
ب) با بازگشت عده‌ای از بهترین‌ها و بدترین‌ها به دنیا،

1- 2. الایقاظ من الهجعه، حرّ عاملی، باب دوم، ص29.

سرفرازی اسلام و خواری کفر، نمایان می‌شود؛ زیرا بازگشت به دنیا زمانی واقع می‌شود که دین خدا بر سراسر جهان حاکم شده، و زمین در اختیار پاکان قرار گرفته و کافران و ستمگران نیز خوار و ذلیل شده باشند. به یقین، مشاهده چنین روزگاری، آرزوی هر انسان مؤمنی است و او را شادمان می‌کند؛ همچنان‌که تبهکاران و کافران را به رنج و خشم می‌افکند.
ج) به سبب رجعت، استعدادهایی که براثر ستم جنایتکاران از فیض وحیانی پیامبران محروم بودند، تکامل می‌یابند، بالنده می‌شوند و قله‌های بندگی را فتح می‌کنند و این همان هدف آفرینش است.
د) در زمان رجعت، قوه تعلیم و ارشاد عمومی پیامبر9 و امام7 آشکار می‌شود. درحالی‌که در حیات دنیوی قبلی، ایشان بر اثر موانع نتوانسته بودند به‌طور شایسته آن را ابراز کنند.
ه) بر اثر رجعت، سردمداران کفر و ضلالت و آنان که مایه سیه‌روزی بخش عظیمی از جامعه بشری شدند، باز می‌گردند تا قسمتی از کیفر اعمال ننگین خویش را در دنیا ببینند؛ گرچه کیفر نهایی و عذاب دردناک آنها در قیامت است. بی شک این رجعت موجب خرسندی حق‌جویان می‌شود.
7. رجعت از ضروریات مکتب تشیع است. به اعتقاد

همه علمای بزرگ و نویسندگان مشهور، حتی علمای اهل‌سنت، رجعت از ضروریات مذهب امامیه محسوب می‌شود. در این‌باره شیخ حرعاملی می‌نویسد: «هیچ مؤلف شیعی معروفی رجعت را انکار، یا تأویل نکرده است». ایشان می‌افزاید:
همان‌گونه که علمای امامیه در اثبات متعه و امامت کتاب‌هایی تصنیف کرده‌اند، در اثبات رجعت نیز کتاب‌های بسیاری نوشته‌اند. گرچه نام همه آن کتاب‌ها را به یاد ندارم، اما آنچه را حضور ذهن دارم، می‌نویسم. «شیخ طوسی» در فهرست علما و نویسندگان شیعه می‌فرماید: «ابویحیی احمد بن داود بن سعید غرازی» اهل جرجان و از بزرگان اهلِ حدیث عامه بوده است که به لطف خدا به شیعه گروید و کتاب‌های زیادی در استدلال علیه عامه نگاشت... از جمله آثار او کتاب رجعت است. (1)
در رجال نجاشی نیز به کتابِ ابویحیی جرجانی اشاره شده است. (2) نجاشی در شرح حال «حسن بن علی بن ابی‌حمزه» می‌نویسد: «کتاب‌هایی نوشته، که از آن جمله کتاب رجعت است». (3)

1- 1. الایقاظ من الهجعه، ص61.
2- 2. رجال النجاشی، ص315.
3- 3. الایقاظ من الهجعه، ص62.

نجاشی ضمن شمارش آثار «فضل بن شاذان»، از کتاب «اثبات رجعت» او نام برده است. (1) «محمد بن علی بن حسین بن بابویه» و «محمد بن مسعود عیاشی» هم درباره رجعت کتاب نوشته اند. (2)
در پایان، شیخ حر عاملی گفتار «سلیم بن قیس هلالی» را شاهدی بر ضروری بودن رجعت برشمرده است؛ آنجا که سلیم می‌گوید: «یقین من به رجعت، کمتر از یقینم به قیامت نیست». (3)

فصل اول: رجعت از نگاه عقل

اشاره

1- 4. الایقاظ من الهجعه، ص62.
2- 5. همان، ص63.
3- 6. همان، ص64.

فصل اول: رجعت از نگاه عقل
برای تبیین دیدگاه عقل درباره رجعت، لازم است سه مقدمه زیر بیان شود که نتیجه آن، پذیرش رجعت از نظر عقل است:
1. پیامبر اسلام9 و ائمه اطهار: توانایی تعلیم و راهنمایی همه افراد بشر را دارند. شاهد این ادعا، جهان‌شمولی و فرازمانی بودن رسالت پیامبر اسلام است؛ زیرا در صورت ضعف پیامبر، هیچ‌گاه چنین مسئولیت خطیر و گسترده‌ای، برعهده او گذاشته نمی‌شد. به همین علت نیز او خاتم است؛ چراکه توانایی تربیت و تعلیم تمام انسان‌ها را تا روز قیامت داراست. درنتیجه، امام هم که ادامه‌دهنده راه پیامبر است باید چنین توانایی را داشته باشد.
2. قسر دایم نخواهد بود؛ یعنی چنانچه موجودی به حسب فطرت خود، خواهان اثری بوده و به سوی آن متمایل باشد، نمی‌توان او را برای همیشه از نمود و اظهار آن اثر بازداشت؛ مانند اینکه جسم سنگینی را که میل به

مرکز دارد، به اجبار به سمت بالا پرتاب کنیم که این عمل را حرکت «قسریه» می‌گویند.
برهان این مقدمه چنین است که خداوند در هر موجودی، قوه مخصوصی قرار داده است و طبیعتاً آن موجود میل به اظهار آن دارد. اسم این قوه در غیرحیوان و نبات «طبیعت و صورت نوعیه»، در نبات «نفس نباتیه»، در حیوان «نفس حیوانیه»، در عقل محض «قوه جوهریه تعقل و دانش» و در پیامبر و امام «قدرت تعلیم و ارشاد عمومی و تهذیب» است. به یقین، دادن چنین توانایی‌هایی به موجودات مطابق حکمت بوده، و چون در نظام هستی وجود این قوا لازم بوده، خداوند آنها را آفریده است. حال اگر این قوه، به علت حجاب دایم، همیشه نتواند بروز کند و اثر خویش را آشکار کند و به کمال لایق خود برسد، خلقتش لغو می‌شود؛ زیرا خلقت چنین قوه‌ای همراه با ایجاد علل و موجبات محرومیت آن از بروز اثرش، امری بیهوده است و هرگز کار بیهوده از حکیم صادر نمی‌شود. ازاین‌رو حکما گفته‌اند که قسر دایم بلکه قسر اکثری در نظام عالم محال است.
3. پس از مرگ، علاقه نفس به بدن به کلی از بین نمی‌رود؛ زیرا این علاقه امری است طبیعی و ذاتی از باب ارتباط و توجهی که موجود عالی در مراتب وجود نسبت به سافل دارد و ممکن نیست با باقی بودن نفس بعد از

مرگ منقلب و زایل شود. بنابراین اگر پس از مرگ، توجه نفس ناطقه انسان به بدنِ طبیعی به‌طور کامل حاصل شود، زندگی جدید دنیوی هم امری ممکن است و به مقتضای عقل محال نخواهد بود. ازاین‌رو از مقدمه سوم نتیجه می‌گیریم که با توجه به علاقه ذاتی نفس به بدن، برگشت به زندگی دنیوی امکان دارد.
با توجه به این مقدمات، می‌توان نتیجه گرفت که رجعت پیامبر9 و ائمه:، یعنی رجوع ارواح و نفوس ناطقه مقدسه ایشان به بدن‌های عنصری و جسدهای دنیوی خویش، نه‌تنها ممکن، بلکه به ضرورت عقل امری واجب است. (1)

ارزیابی برهان عقلی

1. امکان ذاتی شیء

ارزیابی برهان عقلی
گفتنی است برای اثبات وقوع شیء سه مرحله باید طی شود:
1. امکان ذاتی شیء
به این معنا که التزام به آن، التزام به اجتماع نقیضین، که محال است، نباشد.

2. امکان وقوعی شیء

یعنی تحقق شیء در خارج، مستلزم تحقق محال نباشد.

3. وقوع شیء در خارج

1- 1. ر.ک: رساله رجعت و معراج، ابوالحسن رفیعی قزوینی.

3. وقوع شیء در خارج
یعنی ممکن است شیء واجد امکان ذاتی و وقوعی باشد، اما در خارج محقق نشده باشد؛ مثل اینکه فردی در حال حاضر فرزند پسر ندارد. اما به هر حال داشتن فرزند پسر برای او امکان ذاتی و وقوعی دارد.
بنابراین اگر بخواهیم از راه برهان عقلی، امکان ذاتی و وقوعی رجعت را نتیجه بگیریم، به یقین این امری صحیح است. اما اگر بخواهیم با مقدمات مذکور اصل ضرورت وقوع رجعت را نتیجه بگیریم، باید گفت: اولاً، با قبول وجود قوه تعلیم و ارشاد در نبی9 و امام7، چنانچه این قوه هیچ‌گونه بروزی نکرده باشد، صحیح است که بگوییم چنین امری، خلاف حکمت، و قسر دایم غیرممکن است. اما بر فرض بروز این قوه، هرچند به صورت غیردایمی، رجعت نکردن نیز عملی خلاف حکمت نخواهد بود؛ زیرا غرض از ایجاد این قوه، منحصر در فعلیت و بروز همگانی آن نیست. شاید یکی از آثارش اتمام حجت بر بندگان باشد؛ هرچند با بقای آثار دعوتش در سنت و قرآن؛
ثانیاً، با فرض وجود امام عصر[که مکمل نبوت است، جعل چنین قوه‌ای لغو نیست؛
ثالثاً، حتی با فرض قبول تمام مقدمات، رجعت خاصه ثابت می‌شود؛ یعنی رجعت پیامبر و ائمه، که در واقع این

بخشی از مدعا را ثابت می‌کند، نه همه مدعا را. ازاین‌رو بهترین دلیل و محکم‌ترین برهان در این زمینه، آیات قرآنی و روایات است.

فصل دوم: رجعت از نگاه قرآن

1. آیات مربوط به رجعت در امت‌های پیشین

فصل دوم: رجعت از نگاه قرآن
یکی از مهم‌ترین ادله رجعت، آیات متعدد قرآن است. قرآن کتابی است آسمانی که همه مسلمانان آن را قبول دارند. بنابراین از تمامی اندیشمندان و محققان منصف فرقه‌ها دعوت می‌شود که به مجموعه این آیات توجه ویژه‌ای کنند. آیات مربوط به رجعت به‌طور کلی بر دو گونه است:
1. آیات مربوط به رجعت در امت‌های پیشین
آیه اول: (بقره: 243)
(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ)
آیا ندیدی گروهی [از بنی‌اسرائیل] را که از ترس مرگ، از خانه‌های خود فرار کردند و آنان هزاران نفر بودند [که به بهانه فرار از طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری کردند] و خداوند فرمان مرگ آنها را

صادر کرد [و به همان بیماری مردند]. سپس آنها رازنده کرد؛ زیرا خداوند نسبت به مردم، دارای احسان و بخشش است. ولی بیشتر مردم شکر [او را] به‌جا نمی‌آورند.
«مرحوم طبرسی» در تفسیر این آیه، دیدگاه‌های متعددی را نقل می‌کند:
ـ آنان عده‌ای از بنی‌اسرائیل بودند که از مرض طاعون فرار کردند؛
ـ آنان گروهی از بنی‌اسرائیل بودند که از جهاد فرار کردند؛
ـ آنان از قوم حزقیل پیامبر بودند.
حزقیل سومین خلیفه بنی‌اسرائیل بعد از حضرت موسی است؛ زیرا پس از حضرت موسی، امور بنی‌اسرائیل به دست «یوشع بن نون» و سپس به‌دست «کالب بن
یوقنا» و پس از او به دست حزقیل اداره می‌شد.
اهل تفسیر متفق‌اند که مراد از «الوف» در آیه، عدد بسیار است.
ظاهر آیه هم نشان می‌دهد که فرارکنندگان بیشتر از ده هزار نفر بوده‌اند؛ چون وزن فعول (الوف) دلالت بر کثرتی می‌کند که بیشتر از ده باشد و برای کمتر از ده، «آلاف» به کار برده می‌شود. خداوند این قومی را که از طاعون یا جهاد فرار کرده بودند، جانشان را گرفت و طبق روایات با

دعای حزقیل، آنها را زنده کرد. (1)
«علامه طباطبایی» در «المیزان»، در تفسیر آیه مذکور، روایتی از «احتجاج» بدین مضمون نقل می‌کند که امام صادق7 فرمود:
خداوند قومی را که برای فرار از طاعون از دیار خود خارج شده بودند، زنده کرد. عده آنها بسیار بود. پس خداوند آنها را برای مدتی طولانی هلاک کرد؛ به‌طوری که استخوان‌های آنان پوسید، بدن‌هایشان متلاشی شد و خاک شدند. [در این زمان] خداوند حزقیل را به رسالت مبعوث کرد و برای اینکه آفرینش خویش را به این پیامبر نشان دهد، با دعای حزقیل بدن‌های آنها را جمع کرد و ارواح آنها را به بدن‌هایشان برگرداند و تمام آنان با همان قیافه قبلی زنده شدند و تا مدت زیادی زنده ماندند. (2)
«کلینی» و «عیاشی» نیز همین معنا را روایتکرده‌اند. بنابراین زنده شدن این گروه بعد از مرگ و رجوعشان به دنیا، بهترین گواه بر امکان رجعت در آخرالزمان است.

1- 1. مجمع‌البیان، ج1 و 2، صص346 و 347 با تلخیص؛ تفسیر ابن‌کثیر، ج1، صص305 و306؛ جامع البیان، ج2، صص793 و794؛ الدر المنثور، ج1، ص310.
2- 2. المیزان، طباطبایی، ج2، ص282 با تلخیص.

نقل خلاصه نظریه صاحب تفسیر المنار
وی می‌گوید آیه در مقام بیان حکایتی واقعی نیست. بلکه تمثیلی است از قیام و دفاع مردم. در واقع، خداوند در این آیه حال امتی عقب‌مانده و زیر سلطه بیگانگان را مثال می‌زند؛ امتی که با قیام و دفاع از حقوق حیاتی خود، استقلال خویش را تأمین می‌کند و حیاتی نو به دست می‌آورد.
صاحب تفسیر المنار می‌گوید اگر این آیه در مقام نقل داستان قومی از بنی‌اسرائیل یا غیر بنی‌اسرائیل بود، همچنان‌که هر دو احتمال در روایات آمده است، جا داشت نام پیامبر معاصر آن قوم را ببرد و برای مثال بگوید که این قوم از بنی‌اسرائل بودند؛ همان‌گونه که روش قرآن در سایر داستان‌هایش همین است.
افزون بر این، اگر به گفته روایات، چنین قومی در بنی اسرائیل وجود داشت و معاصر حزقیل پیغمبر7 بود، باید تورات، داستان‌های حزقیل7 را نقل می‌کرد. پس معلوم می‌شود این‌گونه روایات، از اسرائیلیاتی است که به دست پلید یهود، جعل و به منظور بی‌اعتبار کردن احادیث صحیح، داخل در روایات شده است.
همچنین می‌دانیم که انسان در دنیا یک بار زنده می‌شود و یک بار می‌میرد؛ همچنان‌که آیه: (لا یَذُوقُونَ فِیهَا

الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولی) (1) بر این معنا دلالت دارد. پس آیه شریفه در مقام مثل زدن است و مراد از آن، مجسم نمودن وضع قومی است که دشمنی نیرومند بر آنان حمله‌ور شده و ذلیلشان کرده است و هر کاری دلش می‌خواهد، می‌کند. این مردم ذلیل نیز با اینکه هزاران نفر بودند از استقلال خود دفاع نکردند و با اینکه می‌توانستند هرکاری انجام دهند، به علت ترس از مرگ، از سرزمین خود فراری شدند.
خدای سبحان به ایشان می‌فرماید که به مرگ ذلت و جهل بمیرید؛ زیرا ذلت و جهل نوعی مرگ است؛ همچنان‌که علم، غیرت و نپذیرفتن ظلم، نوعی حیات به شمار می‌آید. خداوند در قرآن می‌فرماید:
(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ) (انفال: 24)
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد.
و نیز می‌فرماید:
(أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها) (انعام: 122)
آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده‌اش کردیم و

1- 1. «مرگ را نمی‌چشند مگر همان مرگ اول را». دخان: 56

نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی‌هاست و از آن خارج نمی‌شود.
در نتیجه، این هزاران نفر به ذلت زیر چکمه‌های دشمن می‌میرند و همچنان مرده می‌مانند تا آنکه خدای سبحان روحیه قیام و دفاع را به آنان القا می‌کند و همین مردگان، قیام می‌کنند و حقوق از دست رفته خود را می‌طلبند و در آخر استقلال می‌یابند. در واقع، اینها که خدا زنده‌شان کرده است، هرچند می‌توانند غیرآنهایی باشند که خدا آنها را دچار مرگ ذلت‌بار کرده بود، ولی همگی یک امت به حساب می‌آیند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت آنان در دوره ای مرده بودند و در دوره‌ای دیگر زنده شدند. در قرآن کریم نیز خداوند برخی اقوام را واحد خوانده است، با اینکه اشخاص آن مختلف‌اند؛ مانند آیه: (وَ إِذْ أَنْجَیْناکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ)(1) که اولین و آخرین بنی‌اسرائیل را یک قوم دانسته است و به آخرین ایشان می‌فرماید: «ما شما را از فرعون نجات دادیم، با اینکه اولین ایشان را نجات داده بود». همچنین مانند آیه: (ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ)(2). پرواضح است که اگر نظریه ما درباره این آیه درست

1- 1. «[به خاطر بیاورید] زمانی را که از [چنگال] فرعونیان نجاتتان بخشیدیم». اعراف: 141
2- 2. «سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم». بقره: 56

نباشد، ارتباط آیه که در مقام مثل زدن است، با آیات بعدش که درباره قتال است، برقرار نمی‌شود.
پاسخ علامه طباطبایی= به این نظریه
این گفتار زمانی پذیرفته است که اولاً یا به‌طور کلی معجزات و خوارق عادات را منکر شویم، یا بعضی از روش‌های آن، مانند مرده زنده‌کردن را نپذیریم که ما در بحث معجزه آن را اثبات کردیم. افزون بر اینکه خود قرآن ظهور در این دارد که مرده زنده‌کردن و امثال آن را ثابت کرده است. حتی به فرض اینکه ما نتوانیم معجزه را از راه عقل ثابت کنیم، هیچ مسلمانی نمی‌تواند ظهور قرآن را در اثبات آن انکار کند.
ثانیاً صاحب این نظریه می‌خواهد ادعای خود را که قرآن دلالت دارد بیش از یک زندگی در دنیا ممکن نیست، ثابت کند؛ همچنان که در مقام اثبات هم به آیه (لا یَذُوقُونَ فِیهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولی) (دخان: 56) و... استدلال کرده است.
ولی او هرگز نمی‌تواند چنین ادعایی را ثابت کند. بلکه تمامی آیاتی که دلالت بر احیای مردگان دارد، مانند آیات مربوط به داستان ابراهیم، موسی، عیسی و عزیر، دلالتش به گونه‌ای است که انکارپذیر نیست.
افزون بر اینکه اگر در وسط حیات دنیایی، مرگی اتفاق بیفتد، دو حیات

محسوب نمی‌شود؛ همچنان‌که این معنا به طور آشکار از داستان عزیر که پس از زنده شدن مدت‌ها از مرگ خود بی‌خبر بود، استفاده می‌شود؛ چون عزیر معتقد بود که یک بار به دنیا می‌آید و یک بار هم می‌میرد.
اما آن دو آیه‌ای که به آنها استدلال کرده بود، هیچ دلالتی بر مدعایش ندارد و تنها بر نوعی از حیات دلالت می‌کند. می‌خواهد بفرماید زندگی اهل بهشت یک نوع زندگی‌ای است که مرگ در پی ندارد و با زندگی دنیایی فرق دارد.
ثالثاً اینکه گفت: «اگر این آیه مربوط به سرگذشت قوم معیّنی بود، باید نام آن قوم را می‌برد و پیامبر آن قوم را معیّن می‌کرد»، درست نیست؛ برای اینکه وجوه بلاغت همه‌جا یک جور نیست. بلکه گاهی بلاغت اقتضا می‌کند که کلام طولانی شود و جزئیات واقعه ذکر شود، و جایی دیگر اقتضای کوتاه‌گویی و حذف جزئیات را دارد. نظائر این آیه، در قرآن هست؛ مانند آیات:
(قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ * إِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ * وَ هُمْ عَلى ما يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ) (بروج: 4ـ7)
مرگ بر [شکنجه‌گران و] صاحبان حفره‌های [آتش] آتشی عظیم و شعله‌ور! هنگامی‌که کنار آن نشسته بودند و آنچه را با مؤمنان انجام می‌دادند، تماشا می‌کردند.

(وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ) (اعراف: 181)
و از آنان که ما آفریدیم، گروهی به سوی حق، هدایت می‌کنند و با آن اجرای عدالت می‌نمایند.
ملاحظه می‌کنید خداوند نام این دو قوم را نبرده است.
مترجم: [و مانند تمامی آیاتی که به اتفاق شیعه و سنی در فضائل امیرمؤمنان و جایگاه آن جناب از قبیل لیلةالمبیت، غدیرخم، خیبر، نذر، صدقه انگشتر، تطهیر و امثال آن نازل شده، که در هیچ‌یک از آنها نام آن جناب نیامده است].
رابعاً اینکه گفت: اگر آیه را حمل بر تمثیل نکنیم ارتباطش با آیات بعد، از نظر معنا درست نمی‌شود، صحیح نیست؛ برای اینکه همه می‌دانیم آیات قرآن به تدریج نازل شده است و دیگر احتیاج نداریم که با زحمت بین آنها ارتباط برقرار کنیم. بلکه بعضی از آیات قرآن هست که به یکدیگر مربوط، و ارتباطشان روشن است که شأن کلام بلیغ هم همین است.
پس حق مطلب این شد که ظاهر آیه مورد بحث می‌رساند که در مقام بیان یک سرگذشت است. ای کاش از این مفسر می‌پرسیدیم این چه بلاغتی است که گوینده‌ای، کلامی بگوید که ظهور در قصه و واقعه ای دارد ولی منظورش، معنای ظاهری آن نباشد. بلکه یک معنای

خیالی و خالی از حقیقت باشد که برای تمثیل در قالب یک قصه ریخته شده است.
افزون بر اینکه شیوه قرآن کریم همواره بر این است که مثال را طوری بیان می‌کند که از غیرمثال مشخص باشد؛ همچنان که می‌فرماید: (مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا) (جمعه: 5)، (مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی) (بقره: 17)، (إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا) (یونس: 24) و... که در همه آنها کلمه مثل را می‌آورد تا از قصه مشخص باشد.
آیه دوم: (بقره: 55 و 56)
(وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ)
و [نیز به‌خاطر بیاورید] هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا [با چشم خود] ببینیم». پس صاعقه شما را گرفت؛ درحالی‌که تماشا می‌کردید. سپس شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم شاید شکرگزاری کنید.
با توجه به آیه (وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقاتِنا...) (اعراف: 155) حضرت موسی7 یک گروه هفتاد نفری را انتخاب کرد و همراه خویش به میقات (وعده‌گاهشان در کوه طور) برد. آنها به حضرت موسی

گفتند که اگر می‌خواهد به گفتار او ایمان آورند، باید خدا را به آنها نشان دهد تا خدا را آشکارا و با چشم ظاهر ببینند. اما چنین درخواستی غیرمعقول بود؛ زیرا محال است که خداوند با چشم ظاهر مشاهده شود. به دنبال این درخواست ناروا، صاعقه خیره‌کننده‌ای بر کوه خورد که همه از مشاهده آن به زمین افتادند. اما نعمت خدا شامل حال آنها شد و دوباره زنده شدند؛ همان‌طور که در آیه 56 سوره بقره بدان اشاره می‌کند: «سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم، شاید شکرگزاری کنید». (1)
این آیه نیز آشکارا بر حیات مجدد هفتاد نفر از بنی‌اسرائیل و رجعت آنها به دنیا دلالت دارد. مرحوم طبرسی می‌نویسد: واستدل قوم من أصحابنا بهذه الآیة علی جوازالرجعة. (2)
گروهی از اصحاب ما برای جواز رجعت به این آیه استدلال کرده‌اند.
آیه سوم: (بقره: 259)
(أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ

1- 1. تفسیر نمونه، ناصر مکار شیرازی، ج1، صص174و 175؛ جامع‌البیان، ج1، صص417 و 418؛ تفسیر ابن‌کثیر، ج1، ص97؛ الدرالمنثور، ج1، ص70.
2- 1. مجمع‌البیان، ج1 و 2، ص115.

ص:36
مِائَةَ عامٍ فَانْظُرْ إِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلی حِمارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْماً فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ)
یا همانند کسی که از کنار یک آبادی [ویران شده] عبور کرد؛ درحالی‌که دیوارهای آن به روی سقف‌هایش فرو ریخته بود [و اهل آن همگی مرده بودند، او با خود] گفت: «چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می‌کند؟». [در این هنگام] خدا او را یکصد سال میراند. سپس زنده کرد و به او گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا بخشی از یک روز». فرمود: «بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه‌کن به غذا و نوشیدنی خود که هیچ‌گونه تغییری نیافته است [پس بدان خدا بر همه چیز قادر است]. ولی به درازگوش خود نگاه کن [که چگونه از هم متلاشی شده. آنچه می‌بینی هم برای اطمینان خاطر توست و هم] برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم [در مورد معاد] قرار دهیم. [اکنون] به استخوان‌ها[ی مرکب سواری خود] نگاه کن که چگونه آنها را برپا ساخته، به هم پیوند می‌دهیم. سپس گوشت بر آنها می‌پوشانیم». هنگامی که [این حقایق] بر او آشکار شد، گفت: «می‌دانم خدا بر هر چیزی تواناست».
این آیه به سرگذشت کسی اشاره می‌کند که در اثنای

سفر خود، درحالی‌که بر چارپایی سوار بود و توشه‌ای همراه داشت، از کنار یک آبادی ویران شده گذشت. آن آبادی به شکل وحشتناکی در هم ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوان‌های پوسیده ساکنان آن نیز به چشم می‌خورد. هنگامی که وی این منظره وحشتزا را دید، گفت: «چگونه خداوند این مردگان را زنده می‌کند؟» البته این سخن، از روی انکار و تردید نبود، بلکه از تعجب بود؛ زیرا قراین موجود در آیه نشان می‌دهد که او یکی از پیامبران بود و در ذیل آیه هم می‌خوانیم که خداوند با او سخن گفت. مشهور این است که وی «عزیر» بود. در حدیثی از امام صادق7 نیز این موضوع تأیید شده است.در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یکصد سال بعد او را زنده کرد و از وی پرسید چقدر در این بیابان بوده‌ای؟ او که خیال می‌کرد اندک زمانی در آنجا بوده است، فوری پاسخ داد که یک روز یا کمتر از آن. به او خطاب شد که یکصد سال در اینجا بوده‌ای. اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظری کن و ببین چگونه در طول این مدت، به فرمان خدا، هیچ تغییری نکرده است. ولی برای اینکه بدانی یکصد سال از مرگ تو گذشته است، نگاهی به مرکب سواری خود کن که برخلاف غذا و نوشیدنی‌ات، متلاشی، و طبق قوانین طبیعی، اجزایش پراکنده شده است. سپس بنگر که چگونه اجزای پراکنده

آن را جمع کرده و زنده می‌کنیم. او هنگامی که این منظره را دید، گفت می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست؛ یعنی هم‌اکنون آرامش خاطر یافتم و مسئله رستاخیز مردگان در نظر من شکل حسی به خود گرفت. (1)

نتیجه‌گیری

از این سه آیه و آیات دیگری از این قبیل، استفاده می‌شود که رجعت امری ممکن است؛ زیرا در امت‌های گذشته بارها اتفاق افتاده است. چگونه ممکن است کسی قرآن را کتابی آسمانی بداند و با این همه آیات روشن، امکان رجعت را انکار کند. در واقع، رجعت چیزی جز بازگشت به حیات، پس از مرگ نیست. رجعت نمونه کوچکی از رستاخیز در این جهان کوچک است. کسی که رستاخیز را در آن مقیاس وسیعش می‌پذیرد، چگونه می‌تواند مسئله رجعت را باطل بداند یا آن را مسخره کند یا همچون «احمدامین مصری» در کتاب «فجرالاسلام» بگوید:

الیهودیة ظهرت بالتشیع بالقول بالرجعة.

آیین یهود در مذهب شیعه، به دلیل اعتقاد به رجعت ظهور کرده است.

به راستی! چه فرقی میان این گفتار احمدامین و تعجب

1- 1. تفسیر نمونه، ج2، ص218، با اندکی تغییر.

و انکار اعراب جاهلیت مقابل معاد جسمانی است. (1)
در ضمن، روایات بسیاری دلالت دارد بر اینکه هرچه در امت‌های پیشین اتفاق افتاده است، در امت اسلام هم واقع می‌شود. «شیخ حر عاملی» در این‌باره 26 روایت نقل می‌کند و در پایان می‌نویسد که در این زمینه احادیث از شیعه و سنی بسیار، و در حد تواتر است. (2)
در این نوشتار سه نمونه از این روایات را ذکر می‌کنیم:
1. پیامبر9 فرمود:یَکوُنُ فِی هَذِه الأُمّةِ کُلُّ ما کَانَ فِی بَنی‌اسرائیلَ حَذْوَ النَّعلِ بالنَّعلِ وَالقَذَّةِ بالقَذّةِ. (3)
هر اتفاقی که در بنی‌اسرائیل رخ داده، بدون ذره‌ای کم و زیاد در این امت هم رخ می‌دهد.
همین مضمون را می‌توان در منابع متعددی از اهل‌سنت مشاهده کرد. (4)
2. شیخ صدوق نیز در کتاب «کمال الدین» به سند صحیح از پیامبر9 نقل می‌کند که فرمود:
کُلّما کَانَ فِی الأُممِ السَّالِفَةِ یَکُونُ مِثلُه فِی هَذِه الأُمَّةِ حَذْوَ

1- 1. تفسیر نمونه، ج15، ص558.
2- 2. الایقاظ من الهجعه، ترجمه احمد جنتی، صص98 ـ 111.
3- 1. همان، ص99، با تغییر مختصر، به نقل از: من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، باب فرض الصلاة.
4- 2. ر.ک: سنن ترمذی، ج4، ص135؛ کنزالعمال، ج1، صص183 و 211؛ المعجم الکبیر، ج17، ص13و... .

النَّعلِ بِالنَّعلِ وَالقَذَّةِ بالقَذّةِ. (1)
آنچه در امت‌های سابق اتفاق افتاده، بدون کم و زیاد، در این امت هم واقع می‌شود.
3. مرحوم صدوق از «تمیم بن عبدالله بن تمیم القرشی» از پدرش (عبدالله بن تمیم) از «احمد بن علی الانصاری» از «حسن بن جهم» از حضرت رضا7، در حدیثی طولانی، نقل می‌کند که مأمون از آن جناب پرسید: «ای ابوالحسن! درباره رجعت چه نظری داری؟» حضرت فرمود:إنّها لحقّ قد کانت فی الأمم السالفة و نطق بها القرآن و قد قال رسول الله9: یَکوُنُ فِی هَذِه الأُمَّةِ کُلُّ ما کَانَ فِی الأُمَمِ السّالفَةِ حَذْوَ النَّعلِ بِالنَّعلِ والقذة بالقذة... (2)
حق است، به شهادت قرآن در امت‌های سابق بوده است و در این امت هم خواهد بود؛ زیرا پیغمبر فرمود: هرچه در سایر امت‌ها بوده است، بدون ذره‌ای کم و زیاد در این امت هم رخ می‌دهد...
با ضمیمه کردن این قبیل روایات به آیاتی که بر وقوع رجعت در امت‌های گذشته دلالت داشت، نتیجه می‌گیریم که وقوع رجعت در امت اسلامی هم، امری مسلّم و انکارناپذیر است.

1- 3. الایقاظ من الهجعه، ص99.
2- 1. عیون اخبار الرضا، باب 46، ص201.

2. آیات مربوط به رجعت در آخرالزمان
آیه اول: (غافر: 11)
(قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ) (غافر: 11)
آنها (کافران) می‌گویند: «پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی. اکنون به گناهان خود معترفیم. آیا راهی برای خارج شدن [از دوزخ] وجود دارد؟»
آیه کریمه از دو احیا (زنده کردن) و دو اماته (میراندن) سخن می‌گوید. درباره مراد از دو بار زنده کردن و دو بار میراندن، چهار وجه درخور ذکر است:
یک ـ منظور از دو بار میراندن، مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ است و مراد از دو مرتبه احیا، احیای برزخی و احیای در قیامت است. علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌نویسد:
والمراد بقولهم (أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ)، کما قیل، الإماتة عن الحیاة الدنیا و الإحیاء للبرزخ ثم الإماتة عن البرزخ و الإحیاء للحساب یوم القیامة فالآیة تشیر إلی الإماتة بعد الحیاة الدنیا و الإماتة بعد الحیاة البرزخیة و إلی الإحیاء فی البرزخ و الإحیاء لیوم القیامة ولولا الحیاة البرزخیة لم تتحقق الإماتة الثانیة، لأنّ کلاً من الإماتة والإحیاء یتوقف علی سبق خلافه. (1)

1- 1. المیزان، ج17، ص313.

منظور از قول کفار که می‌گویند: «خدایا، ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی» آن‌طور که گفته شده، میراندن از حیات دنیوی و زنده‌کردن در برزخ، سپس میراندن از حیات برزخی و زنده کردن در قیامت برای حساب است. پس آیه اشاره دارد به میراندن بعد از
حیات دنیوی و میراندن پس از حیات برزخی و به احیا در برزخ و احیا در قیامت. چنانچه حیات برزخی نباشد، دیگر میراندن دوم (اماته برزخی) هم محقق نخواهد شد؛ زیرا صدق هر یک از اماته و احیا متوقف است بر تقدم مخالف خویش؛ یعنی تا حیات قبلی نباشد، میراندن معنا ندارد و همین‌گونه است احیا.
علامه طباطبایی همین وجه را در تفسیر آیه تقویت می‌کند. در تفسیر نمونه نیز بعد از ذکر سه وجه، همین وجه مناسب‌تر دانسته شده است. (1)
در نقد و بررسی این وجه می‌توان گفت:
اوّلاً، این وجه متوقف است بر حیات برزخی؛ به این معنا که بعد از مردن انسان و جدایی روح از بدن، دوباره انسان در برزخ زنده شود تا آنکه اماته دوم بعد از آن معنا پیدا کند؛ همان‌طور که در کلام مرحوم علامه طباطبایی آمده است: «و لولا الحیاة البرزخیة لم تتحقق الإماتة الثانیة». اما مسلّم است بعد از مرگ انسان، روح در عالم برزخ باقی

1- 1. تفسیر نمونه، ج20، صص43 ـ 45.

است و با قطع تعلق روح از بدن، دامنه اطلاعاتش گسترده‌تر می‌شود و بسیاری از چیزهایی را که در این عالم نمی‌دیده است، اکنون می‌بیند. اما در مورد اینکه روح دوباره در عالم برزخ به جسم برگردد و زنده
شود، برهان محکمی نداریم. مراد از حیات برزخی نیز همان بقای روح بعد از مرگ و گسترده شدن شناخت او بعد از رفع حجاب بدن است که بر چنین حیاتی، احیا صدق نمی‌کند.
ثانیاً، اگر مراد از حیات برزخیه در کلام علامه طباطبایی، همان بقای روح در عالم برزخ باشد، می‌گوییم: آنچه از ظاهر لفظ «اماته» و «احیا» با توجه به غالب موارد استعمال آن دو استفاده می‌شود این است که اماته به معنای جدا کردن روح از بدن، و احیا به معنای دمیدن روح در جسم است. اما نسبت دادن اماته و احیا به خود روح با قطع نظر از بدن، خلاف ظاهر است و نیاز به قرینه دارد؛ مانند قول خداوند متعال که می‌فرماید:
(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ) (انفال: 24)
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد.
خطاب آیه به مؤمنانی است که زنده‌اند و دعوت به برنامه حیاتبخش در آیه، قرینه است بر اینکه مراد از احیا

در آیه، دمیدن روح در بدن نیست. در نتیجه تفسیر دو احیا و دو اماته طبق وجه اول، خلاف ظاهر به نظر می‌رسد و در آیه مورد بحث، قرینه برخلاف ظاهر نداریم.
دو ـ منظور از دو حیات، زنده شدن در قبر برای پاره‌ای از سؤالات و زنده شدن در قیامت است و منظور از دو مرگ، مرگ در پایان عمر و مرگ در قبر است. ازاین‌رو جمعی از مفسران، این آیه را دلیل بر حیات موقت در قبر دانسته‌اند. (1) بنابراین وجه، انسان پس از مدتی زنده شدن در قبر، دوباره می‌میرد؛ به خلاف وجه اول که تا پایان برزخ زنده است سپس می‌میرد.
اشکال این وجه آن است که ما برهان محکمی بر دمیده شدن روح در بدن در عالم برزخ قبل از قیامت نداریم و همچنین این‌گونه زنده‌شدن در عالم برزخ از ضروریات هم نیست.
سه ـ منظور از مرگ نخستین، مرگ قبل از حیات انسان در دنیاست؛ چرا که پیش از حیات دنیوی خاک بود. بنابراین زندگی اول نیز زندگی دنیوی است و مرگ دوم در پایان این دنیاست و حیات دوم در رستاخیز. (2)
نقد واضح بر این وجه این است که به حالت ابتدایی انسان قبل از حیات دنیوی، اماته (میراندن) اطلاق

1- 1. تفسیر نمونه، ج20، ص44.
2- 2. همان، با اندکی تغییر.

نمی‌شود؛ اگرچه موت بر آن اطلاق می‌گردد. در این آیه لفظ اماته آمده است و عنوان «اماته» در جایی صادق است که مسبوق به حیات باشد.
چهار ـ منظور از اماته و احیا، با توجه به اکثر موارد استعمال آن دو به‌ویژه لفظ احیا، دو بار میراندن و دو بار زنده کردن همین جسم است. این وجه با ظاهر این دو لفظ سازگار است. با توجه به اینکه هیچ‌یک از اشکالات سابق بر این وجه وارد نیست و از طرفی بهترین دلیل رجعت می‌باشد، بنابراین منظور از میراندن اول، همان پایان عمر دنیوی انسان به هنگام مرگ اوست. در نتیجه احیای اول، هنگام رجعت است که خداوند عده‌ای را زنده می کند و به دنیا برمی‌گرداند. میراندن دوم نیز در همین دنیا پس از رجعت است و زنده کردن دوم، در قیامت و به هنگام زنده شدن همه انسان‌هاست.
«شیخ حر عاملی» (1) و «علامه مجلسی» (2) همین وجه را پذیرفته‌اند. «علی بن ابراهیم» نیز در «تفسیر قمی» به استناد روایتی از امام صادق7، این آیه را درباره رجعت دانسته است. (3)
در تفسیر برهان هم این‌گونه آمده است:

1- 1. الایقاظ من الهجعه، ص56.
2- 2. بحارالانوار، ج53، ص137.
3- 3. تفسیر القمی، ج2، ص227.

رجعة المعاصر: عن الحسن‌بن‌محبوب عن محمدبن‌سلام عن أبی‌جعفر7 فی قوله تعالی (قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ)، قال: هو خاص لأقوام فی الرجعة بعد الموت فتجری فی القیامة: (فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ). و
محدث بحرانی با سند فوق از امام باقر7 درباره این آیه نقل می‌کند که مخصوص اقوامی است که بعد از مرگ برمی‌گردند و آیه مربوط به قیامت، این است: (فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ).(1) (2)
آیه دوم: (نمل: 83)
(وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ)
[به خاطر آور] روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند، محشور می‌کنیم و آنها را نگه می‌داریم [تا به یکدیگر ملحق شوند].
از این آیه به‌طور روشن استفاده می‌شود که این حشر برای عده‌ای خاص است؛ زیرا می‌فرماید: «از هر امتی، گروهی را زنده می‌کنیم». بنابراین منظور آیه، زنده شدن

1- 1. مؤمنون: 41.
2- 2. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ج7، صص14و 15.

انسان‌ها در قیامت نیست؛ چون حشر در قیامت، همگانی است؛ همان‌گونه که آیه دیگری به این حشر فراگیر دلالت دارد:
(وَ یَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبالَ وَ تَرَی الْأَرْضَ بارِزَةً وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً) (کهف: 47)
و روزی را]به خاطر بیاور[که کوه‌ها را به حرکت در آوریم و زمین را آشکار]و هموار[می‌بینی و همه مردم را محشور می‌کنیم و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.
علامه طباطبایی در تفسیر آیه 83 سوره نمل می‌نویسد:
و ظاهر الآیة أن هذا الحشر فی غیر یوم القیامة لأنّه حشر للبعض من کل أمة لا لجمیعهم و قد قال الله تعالی فی صفة الحشر یوم القیامة: (وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً). (1)
ظاهر این است که این حشر مربوط به حشر در قیامت نیست؛ زیرا این حشرِ بعض از هر امت است، نه جمیع امت‌ها و درباره حشر همگانی قیامت خداوند فرموده است: «همه را محشور می‌کنیم و کسی را به‌جای نمی‌گذاریم».
مرحوم طبرسی هم می‌نویسد که معتقدان به رجعت به این آیه استدلال کرده‌اند و آن‌گاه کیفیت استدلال را نیز

1- 1. المیزان، ج15، ص397.

بیان می‌کند. (1)
همچنین در تفسیر القمی روایتی ذکر شده، که این آیه را دلیل بر رجعت دانسته است:
عِن أبی عبدالله7 قال: ما یَقولُ النَّاسُ فِی هَذِه الآیةِ (وَ یَوْمَ نَحْشُـرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً)، قلتُ: یَقولُون إنَّه فِی القِیامَةِ. قَالَ: لَیسَ کَما یَقولُون. إنَّها فِی الرَّجعَةِ، أیَحشُرُ اللهُ فِی القِیامَةِ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوجاً وَیَدعُ الباقِینَ إنّما آیَةُ القِیامَةِ قولُهُ (وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً). (2)
امام صادق7 فرمود: مردم درباره این آیه (یَوْمَ نَحْشُـرُ...)؛ «روزی که از هر امتی، گروهی را برمی‌انگیزیم» چه می‌گویند؟ پاسخ دادم می‌گویند این آیه درباره قیامت است. حضرت فرمود: «آن‌گونه نیست که مردم می‌گویند. این آیه درباره رجعت است. مگر خداوند در قیامت از هر امتی، عده‌ای را محشور می‌کند و بقیه را می‌گذارد و زنده نمی‌کند. همانا که آیه مربوط به قیامت، آیه (وحَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً) است.
با توجه به دلالت آشکار آیه و به‌ویژه روایت تفسیر قمی و قول کسانی که آیه را مربوط به قیامت دانسته‌اند، روشن می‌شود که یکی از محکم‌ترین ادله رجعت، همین آیه است.

1- 2. مجمع‌البیان، ج7 و 8، ص234.
2- 1. به نقل از: تفسیر القمی، ج1، ص24؛ بحارالانوار، ج53، ص609؛ تفسیر برهان، ج6، ص36.

آیه سوم: (غافر: 51)
(إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ)
ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و [در آخرت] روزی که گواهان به پا می‌خیزند، یاری می‌دهیم.
در سوره صافات هم آمده است:
(وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِینَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ) (صافات: 171- 173)
وعده قطعی ما درباره بندگان فرستاده شده ما از پیش مسلّم شده که آنان یاری‌شدگانند و لشکر ما پیروزند.
وقتی که آیه سوره غافر را کنار این آیه از سوره صافات ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم که در هر دو آیه، خداوند وعده مؤکدی بر یاری و پیروزی پیامبران خویش داده است. البته در سوره غافر، یاری مؤمنان را هم اضافه کرده است.
چند نکته
1. از آیات (لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا) و (إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ) استفاده می‌شود که نصرت الهی، همه رسولان و مؤمنان را فرا می‌گیرد. بنابراین اگر حتی در یک مورد

هم این وعده صورت نگیرد، با شمول آیه سازگار نخواهد بود. علامه طباطبایی در این‌باره می‌گوید:
والآیة وعد نوعی لا وعد شخصی لکل واحد شخصـی منهم فی کل واقعة شخصیّة. (1)
آیه کریمه، وعده نوعی است به نوع انبیا؛ نه آنکه به فردفرد انبیا در هر واقعه‌ای که پیش می‌آید، وعده نصرت داده باشد.
بنابراین همان‌طور که علامه طباطبایی گفته است: مراد آیه، نوع وقایع است نه فردفرد وقایع؛ زیرا این‌گونه نیست که در هر واقعه‌ای، مثل سنگ زدن به پیامبر9 و ریختن خاکستر بر سر ایشان، آن حضرت بر کفار غلبه ظاهری یافته باشد.
البته درباره افراد انبیا، ما کلام علامه= را در این قسمت نمی‌پذیریم؛ زیرا با توجه به روایات در تفسیر آیه، لزومی ندارد که حمل بر نوع انبیا شود و از ظهور عنوان «رسلنا» در عموم و شمول همه انبیا دست برداریم.
2. منظور از وعده نصرت الهی که در دو کلمه (لَنَنْصُـرُ) و (الْمَنْصُورُونَ) جلوه‌گر شده است، چیست؟
طبرسی در تفسیر آیه (إِنَّا لَنَنْصُرُ...) می‌نویسد:
أی ننصرهم بوجوه النصـر فإنّ النصـر قد یکون بالحجّة و یکون أیضاً بالغلبة فی المحاربة و ذلک بحسب ما تقتضیه

1- 1. المیزان، ج17، ص337.

الحکمه و یعلمه سبحانه من المصلحة و یکون أیضاً بالألطاف و التأیید و تقویةالقلب و یکون باهلاک العدو. (1)
ما آنان را با انواع راه‌ها کمک می‌کنیم (به صورت‌های مختلف آنها را یاری می‌کنیم): گاهی به‌وسیله برهان آنها را یاری می‌کنیم [در مقام استدلال که منطق و برهان پیامبران بر منطق خصم غالب می‌شود] و زمانی نیز نصرت الهی در میدان جنگ به‌واسطه غلبه [بر دشمن] است که همه این نصرت‌ها به مقتضای حکمت و مصلحتی است که خداوند سبحان به آن عالم است و گاهی نیز نصرت الهی به‌وسیله الطاف و تأیید و نیرو بخشیدن به قلب انجام می‌شود و گاهی هم با نابود کردن دشمن صورت می‌گیرد.
بنابراین اگرچه نصرت، صورت‌های مختلفی دارد، اما لفظ «نصر» وقتی که در قالب دو کلمه (لَنَنْصُـرُ) و (الْمَنْصُورُونَ) به‌صورت وعده الهی جلوه کند، در غلبه بر دشمن در میدان نبرد یا هلاکت دشمن به‌وسیله عذاب الهی و پیروزی (منصور) ظهور دارد؛ مانند آیات زیر که خداوند می‌فرماید:
(لَقَدْ نَصـَرَکُمُ اللهُ فِی مَواطِنَ کَثِیرَةٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَ ضاقَتْ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ) (توبه: 25)

1- 1. مجمع‌البیان، ج7 و 8، ص525.

خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرد [و بر دشمن پیروز شدید] و در روز حنین [نیز یاری کرد] در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را مغرور ساخت. ولی [این فزونی جمعیت] مشکلی را از شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد. سپس پشت [به دشمن] کرده، فرار کردید.
همچنین خداوند می‌فرماید:
(فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ) (قمر: 10)
او (حضرت نوح) به پیشگاه پروردگار عرضه داشت: من مغلوب [این قوم] شده‌ام. پس [مرا] یاری کن.
پس از این آیه، آیات بعد جریان طوفان و غرق شدن ستمگران قوم نوح را بیان می‌کند. خلاصه آنکه ظهور ابتدایی «نصر» در این دو معناست و حمل کردن وعده نصرت بر نصرتِ در مقام اقامه حجت و برهان، از فهم و ظهور عرفی به دور است؛ مگر آنکه قرینه‌ای وجود داشته باشد. ازاین‌رو وقتی عنوان «امام منصور» بر حضرت مهدی[اطلاق می‌شود، در غلبه بر دشمنان و نابودی آنها ظهور دارد.
نتیجه‌گیری
با توجه به نکات مذکور، خداوند در این آیات، نصرت را به‌صورت غلبه بر دشمنان در جنگ یا هلاکت دشمنان با عذاب دنیوی، به پیامبران و مؤمنان وعده داده است. از

طرفی نیز در تاریخ می‌بینیم که این وعده نه‌تنها درباره بسیاری از پیامبران و مؤمنان تحقق پیدا نکرده است، بلکه بسیاری از آنها به دست دشمنان به شهادت رسیده‌اند. بنابراین برای تحقق این وعده الهی، باید بازگشتی به دنیا صورت گیرد تا در همین دنیا نصرت الهی درباره رسولان و مؤمنان محقق شود و شمشیر انتقام الهی بر فرق ستمگران فرود آید؛ همان‌طور که با دقت‌نظر در روایاتی که در تفسیر این آیه وجود دارد، همین معنا به وضوح برداشت می‌شود؛ برای نمونه به چند روایت اشاره می‌کنیم:
1. علی بن ابراهیم از جمیل نقل می‌کند که من آیه (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ) را برای امام صادق7 خواندم. حضرت فرمود:
ذلک وَاللهِ فِی الرَّجعةِ أمَا عَلِمتَ أنَّ أنبیاءَ کَثیرةً لَمْ یُنصَروا فِی الدنیا و قُتِلوا و الأئمةَ من بعدهم قُتِلوا وَ لَمْ یُنصَروا ذلک فِی الرَّجعةِ. (1)
به خدا سوگند! آن (تحقق این وعده الهی) در رجعت خواهد بود. آیا نمی‌دانی که بسیاری از پیامبران بدون آنکه در دنیا یاری شوند، کشته شدند و پیشوایانی بعد از انبیا نیز کشته شدند و یاری نشدند. آن (تحقق نصرت الهی در دنیا) در رجعت خواهد بود.

1- 1. تفسیر القمی، ج2، ص230.

همچنین «سعد بن عبدالله» از «احمد بن محمد بن عیسی»، عین این روایت را نقل کرده است. (1)
2. ابن‌قولویه در کامل‌الزیارات از ابی‌بصیر نقل می‌کند که امام باقر7 آیه کریمه (إِنَّا لَنَنْصُـرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ) را قرائت کرد و فرمود:
الحُسینُ‌بنُ‌علیٍّ مِنْهم وَ لَمْ یُنصَـر بَعدُ.
حسین‌بن‌علی از آنهاست (از کسانی که در آیه به آنها وعده نصرت داده شده است؛ در حالی‌که آن حضرت کشته شد) اما هنوز یاری نشده است.
سپس فرمود:
وَ اللهِ لَقدْ قُتِلَ قَتلةُ الْحُسینِ7 وَ لَم یُطلَب بِدَمه بَعدُ. (2)
به خدا سوگند! کشندگان حسین7 کشته شدند، ولی هنوز خون حسین طلب نشده است (با این حال هنوز انتقام خونش گرفته نشده است).
آیه چهارم: (آل عمران: 81)
(وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلی ذلِکُمْ إِصْرِی قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ)
و [به خاطر بیاورید] هنگامی را که خداوند از پیامبران

1- 1. تفسیر برهان، ج7، ص30، به نقل از مختصر بصائرالدرجات، ص45.
2- 2. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، باب 18، ح2.

[و پیروان آنها]، پیمان مؤکّد گرفت که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به‌سوی شما آمد که با نشانه‌هایی که نزد شماست، هماهنگ بود، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید و فرمود: «آیا پذیرفتید؟ و بر آن، با من پیمان مؤکّد بستید؟» گفتند: «آری، پذیرفتیم». [خداوند به آنها] فرمود: «پس گواه باشید و من [نیز] با شما از گواهانم».
بیشتر مفسران این آیه را بر یک میثاق عمومی حمل کرده‌اند که از هر پیامبری برای پیامبر بعدی و ایمان به او و یاری‌اش گرفته می‌شود. اما همان‌طور که از روایات استفاده می شود، منظور، میثاق گرفتن از همه انبیای گذشته بر ایمان به پیامبر اسلام و نصرت او [و یاری وصی او] (1) است؛ زیرا اگر مراد، گرفتن میثاق از هر پیامبری برای پیامبر بعدی و یاری او باشد، بعضی از پیامبران، پیامبر پس از خود را درک نکردند تا چه رسد به اینکه او را یاری کرده باشند. حال اگر گفته شود یاری امت پیامبر سابق منظور است و به یقین امت پیامبر سابق، پیامبر بعدی را درک کرده‌اند، هرچند پیامبرشان از دنیا رفته باشد، ما نیز می‌گوییم چنین معنایی خلاف ظاهر آیه است؛ چون ظاهر آیه بر گرفتن میثاق از خود پیامبران برای یاری از پیامبر بعدی دلالت دارد.

1- 1. طبق بعضی روایات.

تفسیر روایی آیه مذکور
1. فخر رازی در تفسیر خود از حضرت علی7 نقل می‌کند که خداوند آدم و سایر انبیا را مبعوث نکرد مگر آنکه از آنها عهد و پیمان گرفت که هرگاه محمد9 مبعوث شد، به او ایمان آورند و یاری‌اش کنند. (1)
2. علی بن ابراهیم از امام صادق7 نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:
مَا بَعثَ اللهُ نَبیّاً مِنْ لَدُن آدمَ فَهَلُمَّ جَرّاً إلّا و یَرجِعُ إلَی الدُّنیا وَ یَنصُر أمیرَالمؤمنینَ7 وَ هُوَ قَولَه (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ) یَعنی رسولَ الله9 وَ (لَتَنْصُرُنَّهُ) یَعنی أمیرَالمؤمنین7. (2)
از زمان حضرت آدم تاکنون خدا هیچ پیامبری را نفرستاده است جز اینکه به دنیا برمی‌گردد و امیرمؤمنان را یاری می‌کند و تأویل آیه چنین است که باید به پیامبر ایمان آورید و امیرمؤمنان را یاری کنید.
3. «حسن بن سلیمان» در رساله خود از ابوحمزه ثمالی از امام باقر7 نقل می‌کند که امیرمؤمنان7 فرمود:
إنّ اللهَ واحِدٌ أحَدٌ إلَی أنْ قالَ: وَ أخَذَ اللهُ مِیثاقَ الأنْبیاءِ بِالإیْمانِ وَ النُّصْرَةِ لَنا و ذلک قَولُ اللهِ عزوجل: (وَ إذْ أخَذَ اللهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ

1- 1. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج8، ص123.
2- 2. تفسیر قمی، ج1، ص114.

لَتَنْصُرُنَّهُ) یَعنی لَتؤمِنُنَّ بِمُحَمَّدٍ وَ وَصِیِّه وَ لَتنـصُرَنَّه وَ سَیَنـصُروَنه جَمیعاً وَ إنَّ اللهَ أخَذَ مِیثاقی مَعَ مِیثاقِ مُحمّدٍ بِالنُّصرةِ بَعضنا لِبَعضٍ فَقدْ نَصـرتُ مُحَمّداً وَجَاهَدتُ بَینَ یَدیهِ وَ قَتلتُ عَدُوَّه وَ وَفیتُ بِما أخَذَ عَلیَّ مِنَ الْعَهدِ وَ النُّصرةِ لِمُحمَّدٍ وَ لَمْ یَنصُرنی أحد مِن أولیاء الله وَرسُله وَذلک لما قبضهم الله إلیه وسوف یَنصُـرونی وَ یَکونُ لِی ما بَینَ مَشرقِها إلَی مَغرِبها وَ سَیَبعثَهُم اللهُ مِن لَدنْ آدمَ إلَی مُحمّدٍ یَضرِبون بالسَّیفِ هَامَ الأمواتِ وَ الأحیاءِ جَمیعاً فَیَا عَجَباً مِن أمواتٍ یَبعَثُهم اللهُ زُمرَةً بَعدَ زُمرةٍ قَد شَهَروا سُیوفَهُم یَضـرِبُون بِها هَامَ الجَبابرةِ وَ أتباعِهم حَتَّی ینُجِزَلَهم مَا وَعَدَهم فِی قَولِه (وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ...) وَ إنَّ لِی الکرّةَ بَعدَ الکرّةِ وَ الرَّجعةَ بَعدَ الرَّجعةِ وَ أنا صاحِبُ الکَرّاتِ وَ الرَّجعاتِ وَ صَاحِبُ الصَّولاتِ وَ النَقِماتِ وَ الدُّولاتِ الْعَجیباتِ وَ أنا دَابَّةُ الأرضِ وَ أنا صاحِبُ الْعَصا وَ المِیسَم. (1)
خدا یکتا و بی‌همتاست... از پیامبران پیمان گرفت که به ما ایمان آورند و نصرتمان دهند؛ چنان‌که می‌فرماید:
و [به خاطر بیاورید] هنگامی را که خداوند از پیغمبران پیمان مؤکّد گرفت که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما آمد که با نشانه‌هایی

1- 1. الایقاظ من الهجعه، صص364 ـ 366.

که نزد شماست، هماهنگ بود، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید.
یعنی به محمد9 و وصی اش ایمان آرید و او را یاری کنید. به زودی همه او را یاری می‌کنند و نیز خداوند از من و پیامبر هم پیمان گرفت که یکدیگر را یاری کنیم. من نیز حضرت محمد9 را کمک کردم و پیش رویش جنگیدم و دشمنانش را کشتم و به آن عهد و نصرتی که خداوند برای حضرت محمد9 از من گرفته بود، وفا کردم. اما هیچ‌یک از دوستان و پیغمبران خدا مرا کمک نکردند؛ زیرا قبلاً از دنیا رفته بودند. ولی بعداً مرا یاری خواهند کرد و سلطنت شرق و غرب برایم خواهد بود و خداوند همه را از آدم تا محمد زنده خواهد کرد و با شمشیر بر سر [دشمنانم از] مردگان و زندگان می‌زنند. پس شگفتا از مردگانی که خداوند آنها را دسته دسته، زنده می‌کند و آنان شمشیرهای خویش را می‌کشند و بر فرق ستمگران و پیروانشان می‌زنند تا آنکه خداوند درباره آنان وعده‌اش را عملی کند که فرمود: «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که به یقین خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد». برای من بعد از هر رجعت، رجعتی است. من صاحب رجعت‌ها و حمله‌ها و انتقام‌ها و دولت‌ها و عجایبم. من جنبنده زمینم و صاحب عصا و آهن داغ‌زننده‌ام.

آیه پنجم: (نمل: 82)
(وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ }
و هنگامی که فرمان عذاب آنها رسد [و در آستانه رستاخیز قرار گیرند]، جنبنده‌ای را از زمین برای آنها خارج می‌کنیم که با آنان سخن می‌گوید که مردم به آیات ما یقین نمی‌آورند.
در اینجا دو عبارت (إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ) و (دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) را تفسیر و تبیین می‌کنیم:
بررسی و تفسیر جمله (إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ)
برخی این عبارت را به معنای وجوب عذاب و وعید دانسته، و برخی دیگر آن را به وضعیتی تفسیر کرده‌اند که درهای رستگاری بسته می‌شود تا آنجا که مشرکان نه خود رستگار می‌شوند و نه می‌توانند دیگران را رستگار کنند. بعضی دیگر، آن را به معنای «إذا غضب الله عليهم» گرفته‌اند و برخی معتقدند این جمله به معنای نزول عذاب در آستانه قیامت است. (1)
علامه طباطبایی می‌نویسد:
به مقتضای سیاق آیات، مرجع ضمایر در (عَلَيْهِمْ)، (لَهُمْ) و (تُكَلِّمُهُمْ) مشرکان‌اند و منظور از جمله

1- 1. مجمع‌البیان، ج7 و 8، ص233.

(وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ) همانا «حق علیهم القول» است؛ یعنی مصداق قول درباره آنها تحقق می‌یابد و این مصداق با توجه به آیه دیگر: (سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (1) آیات خارق‌العاده‌ای غیر از آیات عادی سماوی و ارضی خواهد بود؛ آیاتی که بینندگان و شنوندگان خود را به خضوع و ایمان وا می‌دارد؛ درحالی‌که از مشاهده این همه آیات سماوی و ارضی به نحو مکرر متنبه نگردیده، و مؤمن نشده‌اند. از این بیان معلوم گردید که ذیلآیه (أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ)، علت برای صدر آیه است و در این صورت معنای آیه چنین می‌شود که چرا این آیات خارق‌العاده واقع می‌شود؟ چون که آنها به آیات [عادی سماوی و ارضی] ایمان نیاورده اند. (2)
برخی دیگر گفته‌اند:
منظور از (وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ) صدور فرمان خدا و مجازاتی است که به آنها قول داده شده، یا وقوع رستاخیز و حضور نشانه‌های آن است؛ نشانه‌هایی که با مشاهده آن هر کسی خاضع و تسلیم می‌شود و یقین پیدا می کند که وعده‌های الهی حق بوده و قیامت نزدیک

1- 2. به زودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است. فصلت: 53
2- 1. المیزان، ج15، ص395.

است و در آن حال درهای توبه بسته می‌شود؛ چرا که ایمان در چنین شرایطی جنبه اضطراری خواهد داشت. (1)
بررسی و تفسیر عبارت (دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ)
علامه طباطبایی در تفسیر (دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) می‌نویسد:
این جمله بیان‌کننده یکی از آیات خارق‌العَاده‌ای است که وعده آن در آیه (سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ) (فصلت: 53) آمده است و منظور از (أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) یا زنده کردن پس از مرگ است یا چیزی نزدیک به آن. اما دابة، موجود زنده‌ای را گویند که در زمین حرکت می‌کند؛ خواه انسان باشد و خواه حیوان. امّا اگر انسان باشد، سخن گفتنش با مردم دیگر خارق‌العاده نخواهد بود. فقط خروج آن از زمین خارق‌العاده است و اما اگر حیوان باشد صحبت کردن او با مردم، مانند خروجش از زمین، هر دو خارق‌العاده خواهند بود. در قرآن آیه‌ای نیافتیم که بتواند این آیه را تفسیر کند و روشن کند که مراد از تکلم این دابة چیست و صفات آن چگونه است و چطور از زمین خارج می‌شود و به مردم چه می‌گوید. سیاق آیات بهترین گواه است بر اینکه می‌خواسته به اجمال و به نحو سربسته از آن بگذرد. در نتیجه معنای آیه چنین می‌شود که وقتی کار مردم به آنجا رسید که به آیات

1- 2. تفسیر نمونه، ج15، ص547.

مشهوده ارضی و سماوی ایمان نیاوردند و زمینه ایمان از طریق تفکر و اندیشه و عبرت گرفتن از بین رفت، وقت آن فرا می‌رسد که آیات خارق‌العاده‌ای را که به آنها وعده داده بودیم به آنها نشان دهیم تا آنکه به ناچار اعتراف به حق کنند. بنابراین از زمین جنبنده‌ای را خارج می‌کنیم که با آنها سخن می‌گوید. (1)
در تفسیر نمونه، پس از تعمیم لفظ دابة به غیرانسان به استناد آیه 6 سوره هود: (وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللهِ رِزْقُها)؛ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او برخداست» و آیه 61 سوره نحل و 22 سوره انفال، و پس از آنکه می‌گوید قرآن درباره تطبیق این کلمه (دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) به‌طور سربسته از آن گذشته است، می‌گوید:
سخنان مفسران و دیدگاه روایات را در دو تفسیر می‌توان خلاصه کرد:
1. گروهی آن را یک موجود جاندار و جنبنده غیرعادی از غیرجنس انسان با شکلی عجیب دانسته‌اند و برای آن عجایبی نقل کرده‌اند که شبیه خارق عادات و معجزات انبیاست. این جنبنده در آخر الزمان ظاهر می‌شود و از کفر و ایمان سخن می‌گوید و منافقان را رسوا می‌سازد و بر آنها علامت می‌نهد.
2. جمعی دیگر به پیروی از روایات متعددی که در این

1- 1. المیزان، ج15، ص396.

زمینه وارد شده است، او را یک انسان می‌دانند؛ یک انسان فوق‌العاده، یک انسان متحرک و جنبنده و فعال که یکی از کارهای اصلی‌اش جداساختن صفوف مسلمانان از منافقان و علامت‌گذاری آنهاست. حتی از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که عصای موسی و خاتم سلیمان با اوست و می‌دانیم عصای موسی، رمز قدرت و اعجاز، و خاتم سلیمان، رمز حکومت و سلطه الهی است. (1)
در حدیثی که «حذیفه» از پیامبر9 در توصیف (دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) نقل کرده، آمده است:
لا یُدرِکُها طالِبٌ وَلا یَفوتها هارِبٌ فَتَسِمُ المُؤمِنَ بَینَ عَینَیهِ وَ تَکتُبُ بَینَ عَینَیه مُؤمِنٌ وَ تَسِمَ الْکافِرُ بَینَ عَینَیه وَ تَکتُبُ بَینَ عَینَیه کافِرٌ وَ مَعَها عَصا موسی وَ خاتَمُ سلیمانَ. (2)
او به قدری نیرومند است که نه کسی به او می‌رسد و نه کسی می‌تواند از دست او فرار کند. در پیشانی مؤمن علامت می‌گذارد و می‌نویسد مؤمن، و در پیشانی کافر علامت می‌گذارد و می‌نویسد کافر، و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان است.
اما روایات متعددی، مصداق خارجی (دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) را مشخص کرده، و آن را منطبق بر شخص حضرت

1- 1. تفسیر نمونه، ج15، ص551.
2- 1. مجمع البیان، ج7 و 8، ص234.

علی علیه السلام دانسته است. در اینجا به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:
1. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که امام صادق7 فرمود:
قالَ رَجلٌ لِعمارِبنِیَاسِرٍ: یَا أبَاالْیقظانِ آیَةٌ فی کتابِ اللهِ قَد أفسَدَتْ قَلبِی وَ شَکَّکَتْنی قالَ عَمّار: وَ أیُّ آیةٍ هی قالَ: قَولُ اللهِ (وَإِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) فأیُّ دابّةٍ هِی قَالَ عَمّارُ: وَاللهِ مَا أجَلِسُ وَ لا آکُلُ وَ لا أشرِبُ حَتَّی أُرِیکَهَا: فَجاءَ عَمّارُ مَعَ رَجُلٍ إلَی اَمیرِالمؤمنین7 وَ هُو یَأکُل تَمْراً وَ زِیداً فَقالَ لَه: یَا أبَا الْیقظانِ هَلُمَّ فَجَلَسَ عَمّارُ وَ أقبَلَ یَأکُلُ مَعَه فَتَعجَّبَ الرَّجُلُ مِنه فَلَمّا قامَ عَمّارُ قالَ لَه الرَّجلُ سُبحانَ اللهِ یَا أبَاالْیَقظانِ حَلَفْتَ أنّک لاَ تَأکُلُ وَ لا تَشـرِبُ وَ لاَ تَجلِسُ حَتَّی تُرینَیها قَالَ عَمَّارُ: قَد أرِیتُکَهَا إنْ کُنتَ تَعقِلُ. (1)
مردی به عمار یاسر گفت: «آیه‌ای در قرآن است که فکر مرا پریشان ساخته، و مرا در شک انداخته است». عمار گفت: «کدام آیه؟» گفت: «آیه (وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ). این کدام جنبنده است؟» عمار گفت: «به خدا سوگند! من روی زمین نمی‌نشینم، غذایی نمی‌خورم و آبی نمی‌نوشم تا دابةالأرض را به تو نشان دهم. سپس همراه آن مرد به

1- 1. تفسیر القمی، ج2، ص107.

خدمت حضرت علی آمد؛ درحالی‌که حضرت خرما و سرشیر می‌خورد. هنگامی که چشم امام به عمار افتاد، فرمود: «عمار بیا». پس او آمد و نشست و با امام مشغول خوردن شد. آن مرد سخت در تعجب فرو رفت [و با ناباوری به این صحنه می‌نگریست؛ چرا که عمار به او قول داده بود و قسم خورده بود تا به وعده‌اش وفا نکند، غذا نخورد؛ گویی قول و قسم خود را فراموش کرده است]. هنگامی که عمار برخاست [و با آن حضرت خداحافظی کرد]، آن مرد به او رو کرد و گفت: «عجیب است تو سوگند خوردی که غذا نخوری و آب ننوشی و بر زمین ننشینی مگر اینکه دابةالأرض را به من نشان دهی». عمار در جواب گفت: «من او را به تو نشان دادم، اگر می‌فهمیدی».

2. علی بن ابراهیم با سند معتبر از امام صادق7 نقل می کند:

اِنتَهی رَسولُ اللهِ9 إلَی اَمیرِالمؤمنین7 وَ هُو نائِمٌ فِی الْمَسجدِ قَد جَمعَ رَملاً وَ وَضعَ رَأسَه عَلیهِ فَحرَّکه بِرِجْلِه ثُمَّ قالَ لَه قُم یا دابّةَاللهِ، فَقالَ رَجلٌ مِن أصحابِه یَا رَسولَ الله أیُسمِّی بَعضُنا بَعضاً بِهذَا الإسم فَقالَ لاَ وَاللهِ ما هُو إلاّ لَه خاصّةً وَ هُو الدَّابّةُ الَّتی ذَکرَ اللهُ فی کتابه (وَإذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کانُوا بِآیاتِنا لا یُوقِنُونَ) ثُمَّ قالَ یا عَلیُّ إذَا کَانَ

آخِرُالزمان أخرَجَک اللهُ فِی أحْسَنِ صُورةٍ وَ مَعک مِیسَمٌ تَسِمُ به أعدَاءَک. (1)
درحالی‌که امیرمؤمنان، سر خود را روی مقداری ریگ انباشته گذاشته، و در مسجد خوابیده بود، پیامبر اکرم به آنجا آمد. سپس او را با پای خود حرکت داد (او را بیدار کرد) و فرمود: «برخیز ای جنبنده الهی». مردی از یاران حضرت عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا ما حق داریم یکدیگر را با چنین اسمی بنامیم؟» پیامبر فرمود: «نه این نام مخصوص اوست و اوست دابّةالأرض که خداوند در قرآن فرموده است: (وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ...)». سپس فرمود: «ای علی! در آخرالزمان، خداوند تو را در بهترین صورت، زنده می‌کند و وسیله‌ای در دست توست که دشمنان را با آن علامت می‌نهی».
3. مرحوم کلینی از امام باقر7 نقل می‌کند که امیرمؤمنان فرمود:
وَ إنّی لَصاحِبُ الکَرّاتِ وَ دَولةِ الدُّولِ وَ إنّی لصاحِبُ الْعَصا وَ المِیسَمِ وَ الدّابة الّتی تَکلّم الناسَ. (2)
من مکرر به دنیا برمی‌گردم و غالب خواهم شد بر همه دولت‌های پیروز و منم صاحب عصا و وسیله علامت نهادن و جنبنده‌ای که با مردم سخن می‌گوید.

1- 1. تفسیر القمی، ج2، ص106.
2- 1. الکافی، ج1، ص198.

افزون بر تصریح روایات فوق به اسم (دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) و تطبیق آن بر شخص حضرت علی7، قراین دیگری در روایات و خود آیه وجود دارد که بیان می‌کند (دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) انسان است.
در اینجا به این قراین اشاره می‌کنیم:
1. در روایات آمده است که عصای موسی و انگشتر سلیمان، که رمز قدرت و پیروزی و حکومت است، با اوست.
«ابن‌کثیر» در تفسیرش پس از ذکر سند، از «ابوهریره» نقل می‌کند که پیامبر9 فرمود:
تَخرُج دَابَّةُ الأَرضِ وَ مَعَها عَصَا موسی وَ خاتَمُ سلیمانَ8 فَتَخطّمَ أنفَ الْکافِرِ بِالْعَصَا وَ تَجلی وَجهَ المُؤمنِ بالخَاتمِ حَتَّی یَجْتمعَ النَّاسُ عَلَی الْخوانِ یُعرَفُ الْمؤمنُ مِنَ الکافِر. (1)
دابّةالأرض خارج می‌گردد و همراه اوست عصای موسی7 و انگشتر سلیمان7. پس با عصا بینی کافر را علامت می‌زند و با انگشتر صورت مؤمن را روشن می‌کند تا جایی که در جمعِ گردآمده بر سر یک سفره، مؤمن از کافر شناخته می‌شود.
2. در روایات وارد شده است که مؤمن و کافر را

1- 1. تفسیر ابن‌کثیر، ج3، ص387.

نشانه‌گذاری می‌کند و صفوفشان را مشخص می‌سازد. (1)
3. خداوند در وصف (دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ)، تکلم او را ذکر کرده است که با مردم سخن می‌گوید.
نتیجه‌گیری
با دقت در مطالب فوق، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که از یک‌سو، واژه (دَابَّةً) بیشتر در غیرانسان‌ها به کار می‌رود؛ هرچند در قرآن بارها در مفهوم اعم یا درباره انسان‌ها استعمال شده است. از سوی دیگر، افزون بر روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده قراین متعددی در روایات و در خود آیه وجود دارد که نشان می‌دهد منظور از (دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) در اینجا انسانی است با ویژگی‌هایی که ذکر کردیم: انسانی است بسیار فعال، مشخص‌کننده حق و باطل، جداکننده مؤمن از منافق و کافر و انسانی است که در آستانه رستاخیز ظاهر می شود و خود یکی از آیات عظمت پروردگار است. (2) بلکه در بعضی روایات با صراحت این عنوان مختص حضرت علی7 قلمداد شده است.
آیه ششم: (آل عمران: 158)
(وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللهِ تُحْشَـرُونَ)؛ «و اگر بمیرید یا کشته شوید، به‌سوی خدا محشور می‌شوید». (آل‌عمران: 158)

1- 2. تفسیر ابن‌کثیر، ج3، ص387.
2- 1. تفسیر نمونه، ج15، صص554 و 555، با اندکی تغییر.

تفسیر روایی آیه
از بعضی روایات استفاده می‌شود که به استناد آیه فوق، موت را غیر از قتل دانسته‌اند. از طرفی، در آیه دیگری آمده است: (کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ)؛ «هر انسانی، طعم مرگ را می چشد». (انبیاء: 35) قهراً کسانی که کشته شده‌اند، طعم مرگ را نچشیده‌اند. ازاین‌رو نظر به شمول آیه (کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ)، به نظر می‌رسد که کشته‌شدگان باید به دنیا رجعت کنند تا بمیرند و طعم مرگ را بچشند. مگر اینکه کسی شمول آیه را نسبی، یا موت را اعم از قتل بداند که هر دو صورت خلاف ظاهر آیه است؛ زیرا براساس آیه (وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ...) قتل مقابل موت است. در این خصوص و برای تبیین مسئله دو روایت را بیان می‌کنیم:
1. زراره می‌گوید:
کَرِهتُ أنْ أسْأَلَ أباجَعفرٍ7]فی الرجعة[فَاحْتَلْتُ مَسألةً لَطیفةً لِأبلُغَ بِها حَاجَتی مِنها فَقُلت أخْبِرنی عَمَّنْ قُتِلَ ماتَ؟ قالَ: لاَ الْمَوتُ مَوتٌ وَ الْقَتْلُ قَتلٌ فَقُلتُ: مَا أحَدٌ یُقتَلُ إلاّ ماتَ قالَ: فَقالَ یا زُرارةُ قَولُ اللهِ أصْدَقُ مِن قَولِک قَد فَرَّقَ بَینَ الْقَتلِ وَ الْمَوتِ فِی القرآنِ فَقَال (أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ) (1) وَ قالَ: (لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَی اللهِ تُحْشَـرُونَ) (2) فَلَیسَ کَما قُلتَ یا زُرارةُ الْمَوتُ مَوتٌ وَ الْقَتلُ

1- 1. آل‌عمران: 144.
2- 2. آل‌عمران: 158.

قَتلٌ وَ قدْ قالَ اللهُ عزَّوجلَّ: (إِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا) (1) قالَ فَقُلتُ: إِنَّ اللهَ عَزَّوجلَّ یَقولُ: (کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ) (2). أفرأیتَ مَن قُتِل لَم یَذُقِ المَوتَ، فَقالَ: لَیسَ مَن قُتِلَ بِالسَّیفِ کَمَن ماتَ عَلَی فِراشه إِنَّ مَن قُتِل لابُدَّ أنْ یَرجِعَ إِلَی الدُّنیا حَتَّی یَذُوقَ الْموتَ. (3)
دوست نداشتم مستقیماً درباره رجعت از امام باقر7 سؤال کنم. نزد خود گفتم که از حضرتش سؤال ظریفی خواهم کرد تا به خواسته خود برسم. عرض کردم: «کسی که کشته می‌شود، آیا مرده است؟» فرمود: «نه، مرگ، مرگ است و قتل، قتل است». (این دو غیر از یکدیگرند). عرض کردم: «مگر نه این است که هرکس کشته شود، مرده است». فرمود: «نه ای زراره! قول پروردگار حق است که در قرآن بین موت و قتل فرق گذاشته است. پس فرمود: «اگر بمیرد یا کشته شود» و نیز فرمود: «اگر بمیرید یا کشته شوید به‌سوی خدا محشور می‌شوید». پس ای زراره! آن‌گونه که تو می‌گویی نیست. مرگ از قتل جداست و خداوند فرموده است: «خداوند از مؤمنان جان و مالشان را در

1- 1. توبه: 111.
2- 2. انبیاء: 35.
3- 3. بحارالانوار، ج53، صص65 و 66.

برابر بهشت خریداری کرده است، در راه خدا می‌جنگند، پس می‌کشند و کشته می‌شوند که این وعده حق است بر خدا». عرض کردم: «خداوند می‌فرماید: هرکس طعم مرگ را خواهد چشید. آیا کسی که کشته می‌شود، طعم مرگ را نمی چشد؟» فرمود: «کسی که با شمشیر کشته می‌شود مانند کسی نیست که در بستر می‌میرد. کسی که کشته می‌شود، ناگزیر باید برگردد تا طعم مرگ را بچشد».

2. جابر می‌گوید از امام باقر7 درباره این قول خداوند: (وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللهِ أَوْ مُتُّمْ)؛ «اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید» سؤال شد. حضرت فرمود: «ای جابر! آیا می‌دانی سبیل‌الله چیست؟» جابر گفت: «نه، به خدا سوگند! جز اینکه از شما بشنوم». حضرت فرمود:

سَبیلُ اللهِ عَلیٌّ وَ ذریّتُه فَمَنْ قُتِل فِی وِلایَته قُتِل فِی سَبِیل الله [و من مات فی ولایته مات فی سبیل الله] لَیسَ مَن یُؤمنُ مِنْ هَذهِ الأمّةِ إلّا وَ لَه قَتلَةٌ وَ مَیتَةٌ قالَ إنَّه مَن قُتل یُنشـرُ حَتَّی یَموتَ وَ مَن ماتَ یُنشرُ حَتَّی یُقتلَ. (1)

سبیل‌الله، علی و اولاد علی است. هرکس در راه ولایت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هرکس در راه ولایت او بمیرد، در راه خدا مرده است. هیچ مؤمنی از این امت نیست، جز اینکه برای او قتل و مرگی است.

1- 1. تفسیر عیاشی، ج1، ص202؛ بحارالانوار، ج9، ص70.

هرکدام از آنها کشته شود، یک‌بار دیگر برمی‌گردد تا بمیرد و هرکدام از آنها بمیرد، بر می‌گردد تا کشته شود».
آیه هفتم: (انبیاء: 95)
(وَ حَرامٌ عَلی قَرْیَةٍ أَهْلَکْناها أَنَّهُمْ لا یَرْجِعُونَ)
و حرام است بر شهرها و آبادی‌هایی که [بر اثر گناه] نابودشان کردیم [که به دنیا بازگردند] آنها هرگز باز نخواهند گشت.
برای تبیین چگونگی استدلال به این آیه، باید به نکات زیر توجه کرد:
1. در قیامت بازگشت انسان‌ها به زندگانی دوباره، عمومی و فراگیر است. مؤمن، کافر، آنان که به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند و کسانی که دچار عذاب الهی شده و مرده‌اند، همگی برای حسابرسی اعمالشان در قیامت زنده می‌شوند.
2. منظور از (حَرامٌ) در آیه، امتناع عقلی نیست؛ زیرا نظر به قدرت الهی، زنده کردن هلاک‌شدگان، چه در دنیا و چه در آخرت، هیچ‌گونه امتناعی ندارد. به نظر می‌رسد مراد از لفظ (حَرامٌ) اِخبار از آینده است؛ یعنی خداوند مردمی را که هلاک کرده است، دوباره به دنیا باز نمی‌گرداند.

3. از مطالب گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که این نفی بازگشت، مربوط به آخرت نیست و منظور، امتناع رجوع از نظر عقلی هم نیست، بلکه اِخبار از بازگشت نکردن هلاک‌شدگان به دنیاست.
بنابراین از نفی بازگشت هلاک‌شدگان به دنیا چنین برمی‌آید که خداوند برای بندگانش، بازگشتی قرار داده، و فقط هلاک‌شدگان را از آن محروم ساخته است؛ زیرا اگر بازگشتی به دنیا برای انسان‌ها نباشد، تخصیص هلاک‌شدگان در محرومیت از بازگشت، در ظاهر لغو خواهد شد. این همان معنایی است که بعضی از روایات مربوط به آیه، به آن تصریح کرده‌اند.
تفسیر روایی آیه
1. علی بن ابراهیم از امام صادق و امام باقر8 نقل می‌کند که آن دو بزرگوار فرمودند:
کُلُّ قَریةٍ أهلَکَ اللهُ أهلَها بِالْعَذابِ لایَرجِعون فِی الرَّجعةِ فَهذهِ الآیةُ مِن أعْظَمِ الدَّلالةِ فِی الرَّجعةِ لأنَّ أحَداً مِنْ أهلِ الإسلامِ لاَ ینُکر أنَّ النّاسَ کُلَّهم یَرجِعون إلَی الْقِیامةِ مَن هَلکَ وَ مَن لَم یَهلِک... . (1)
هر قریه‌ای را که خداوند به وسیله عذاب هلاک کرد، هنگام رجعت باز نخواهند گشت. [ظاهراً علی بن

1- 1. تفسیر القمی، ج2، ص50.

ابراهیم می‌گوید:] این آیه بهترین دلالت را بر اثبات رجعت دارد؛ زیرا بازگشت تمام مردم در قیامت، چه آنان که به عذاب الهی هلاک شده‌اند و چه آنان که به مرگ طبیعی مرده‌اند، امری است که هیچ‌یک از مسلمانان آن را انکار نکرده‌اند...
2. محدث بحرانی می‌نویسد که امام صادق7 فرمود:
کلّ قریة أهلَکَ الله أهْلَها بالعذاب لایرجعون فی الرَّجْعَة و اما فی القیامة فیَرجِعون و من محض الإیمان مَحْضاً و غیرهم ممّن لم یَهْلکوا بالعذاب و محضُوا بالکفر مَحْضاً یَرْجعون. (1)
هر آبادی که خداوند با عذاب، اهلش را هلاک کرده است، هنگام رجعت برنمی‌گردند و اما در قیامت برمی‌گردند و کسانی که دارای ایمان خالص یا کفر خالص‌اند و با عذاب هلاک نشده‌اند]هنگام رجعت[باز می‌گردند.

فصل سوم: رجعت از نگاه سنت

1- 1. تفسیر البرهان، ج5، ص248.

فصل سوم: رجعت از نگاه سنت
روایات در اثبات رجعت
درباره رجعت و ویژگی‌های آن روایات بسیاری وارد شده است. شیخ حر عاملی مدعی تواتر معنوی این روایات است. (1)
وی در ضمن اقامه دوازده دلیل بر اثبات رجعت، می‌نویسد:
حدیث‌های متواتری در کتاب‌های معتبر، از پیامبر و ائمه: نقل شده که اغلب آنها صریح است و به هیچ وجه قابل تأویل

1- 1. تواتر معنوی در مقابل تواتر لفظی است. اگر لفظ واحدی را راویان متعددی نقل کنند به حدی بر اثر کثرت ناقلان که علم به صدور آن لفظ پیدا شود، این را «تواتر لفظی» می‌گویند. اما اگر ناقلان مختلف، مضمون واحدی را با الفاظ مختلف نقل کنند که موجب علم به مضمون شود آن را «تواتر معنوی» می‌گویند؛ مثلاً در مورد سخاوت حاتم، بعضی می‌گویند شبانه‌روز خاکستر بسیاری از آشپزخانه او بیرون می‌بردند و بعضی می‌گویند هر وعده صد نفر سر سفره او غذا می‌خوردند و بعضی می‌گویند موقع ظهر، ده دیگ غذا بر سر بار داشت.

نیست و چون این روایات صریح است. بنابراین در مابقی هم تأویل راه ندارد. (1)
وی در ادامه می‌افزاید:
بدون تردید [این احادیث] به حد تواتر معنوی می‌رسد؛ به دلیل اینکه هرکس در دل شبهه و تقلید کورکورانه نداشته باشد، با مطالعه آنها یقین پیدا می‌کند و عقل محال می‌داند که تمام این راویان، بر دروغ تبانی کرده باشند؛ چنان‌که سایر اخباری که دعوی تواتر آنها را دارند؛ از قبیل سخاوت حاتم، عددش بیش از اینها نیست. (2)
شیخ حر عاملی از باب چهارم تا باب دهم کتاب الایقاظ من الهجعه را به روایات رجعت اختصاص داده، و 511 حدیث را در آنجا ذکر کرده است.
«علامه مجلسی» نیز پس از نقل 161 روایت در مسئله رجعت، می‌نویسد:
ممکن نیست کسی مؤمن به حقانیت ائمه اطهار باشد، با این حال در احادیث متواتر از ائمه: شک کند. نزدیک به دویست روایت صریح در این زمینه وجود دارد که بیش از چهل راوی و عالم بزرگ، در بیش از پنجاه کتاب، آنها را نقل کرده‌اند. (3)

1- 1. الایقاظ من الهجعه، ص31.
2- 2. همان، ص33.
3- 1. بحارالانوار، ج53، ص122.

روشن است با وجود تواتر اخبار رجعت که در کلمات شیخ حر عاملی و علامه مجلسی آمده است، دیگر نیازی به بررسی سند این روایات نیست، مگر آنکه کسی اصل ثبوت تواتر را نپذیرد. ازاین‌رو سند بسیاری از روایات را هم ذکر می‌کنیم تا برای کسانی هم که تواتر این روایات را نپذیرفته‌اند، حجت تمام باشد. البته در مباحث اعتقادی جای تعبد نیست. اما برای چنین افرادی، توجه به آیات و روایات بیشتر موجب اطمینان خاطر می‌شود.
در اینجا به ذکر برخی روایات می‌پردازیم:
1. جمیل بن دراج می‌گوید که از امام صادق7 سؤال کردم از قول خداوند عزوجل که می‌فرماید: (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ)؛ «هر آینه یاری می‌کنیم فرستادگان خویش را و آنان را که ایمان آوردند در زندگانی دنیا و روزی که به پا شوند گواهان». (غافر: 51) آن حضرت فرمود:
وَاللهِ فِی الرَّجعةِ؛ أما عَلِمتَ أنَّ (فی) أنبیاءَ اللهِ کَثیراً لَم یُنصَروا فِی الدُّنیا وَ قُتلوا وَ أئمةٌ قَد قُتِلوا وَ لَمْ یُنصَروا فَذلک فِی الرَّجعةِ.
به خدا سوگند! آن در رجعت خواهد بود. مگر نمی‌دانی که بسیاری از پیامبران در دنیا یاری نشدند و کشته شدند و پیشوایانی که کشته شدند و یاری نشدند. پس آن (یاری خداوند) در رجعت خواهد بود.

همچنین از این آیه سؤال کردم که خداوند می‌فرماید: (وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ * یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ)؛ «وگوش فرا دار و منتظر روزی باش که منادی از مکانی نزدیک ندا می‌دهد، روزی که همگان صیحه را به حق می‌شنوند. آن روز، روز خروج [از قبرها] است». (ق: 41 و 42) حضرت فرمود: «هی الرجعة» (1)؛ «آن (روز فریاد و بیرون آمدن)، همان روز رجعت است».
2. امام صادق7 فرمود:
مَن أقرَّ بِسَبعةِ أشیاءَ فَهُو مُؤمنٌ وَ ذَکرَ مِنها الإیمانُ بِالرَّجعةِ. (2)
کسی که به هفت چیز معترف باشد پس او مؤمن است و از جمله آن هفت چیز، ایمان به رجعت را ذکر فرمود.
3. موسی الحناط می‌گوید: از امام صادق شنیدم که فرمود:
أیّامُ اللهِ ثَلاثَةٌ: یَومُ یَقومُ القائِمُ[وَ یَومُ الکَرّةِ وَیَومُ القِیامَةِ. (3) ایام الله سه روز است: روز قیام امام زمان، روز رجعت و روز قیامت.
4. حریز می‌گوید که از امام باقر7 راجع به جابر سؤال شد. حضرت فرمود:

1- 1. بحارالانوار، ج53، ص65.
2- 2. همان، ص121.
3- 3. همان، ص63.

رَحِم اللهُ جابِراً لَقدْ بَلغَ مِن فِقهِه أنّه کَانَ یَعرِفُ تَأویلَ هَذهِ الآیةَ (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ) (1) یعنی الرّجعه. (2)
خدا جابر را رحمت کند. فقه او به جایی رسید که تأویل این آیه را می‌دانست: «آن کس که این قرآن را به عهده تو گذاشت، بازگرداننده تو به سوی بازگشتگاه (معاد) است». می‌دانست که [منظور از معاد در آیه] رجعت است.
5. ... امام سجاد درباره آیه (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ) فرمود:
یَرجِعُ إلَیکم نَبیُّکم9 وَ أمیرُالمؤمنین7 وَ الأئمهُ:. (3)
پیامبر شما و امیرمؤمنان و ائمه به‌سوی شما باز می‌گردند.
6. مأمون به حضرت رضا7 عرض کرد: «نظر شما درباره رجعت چیست؟» حضرت فرمود:
إنَّها لَحقٌ قَدْ کَانتْ فِی الأُممِ السّالِفَةِ وَ نَطقَ بِه القُرآنُ وَ قَدْ قالَ رَسولُ الله9 یَکونُ فِی هَذهِ الأُمةِ کُلُّ مَا کَانَ فِی الأُممِ السَّالِفةِ حَذْوَ النَّعلِ بِالنَّعلِ وَالقذَّةَ بِالقَذَّةِ. (4)
رجعت حق است و در امت‌های گذشته نیز بوده و قرآن هم از آن سخن گفته است و رسول خدا نیز فرمود:

1- 1. قصص: 85.
2- 2. تفسیر القمی، ج2، ص123.
3- 3. همان، صص123 و 124.
4- 1. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ص201.

هرچه در امت‌های گذشته بود، بی‌کم و زیاد در این امت هم خواهد بود.
از روایاتی که نقل شد و نیز روایات بسیاری که برای اختصار ذکر نشد، آشکارا بر می‌آید که مسئله رجعت، امری مسلّم و انکارناپذیر نزد ائمّه: و اصحاب آنها بوده است؛ به‌طوری که علمای اهل‌سنت به علت اعتقاد جابر به رجعت، با وجود نقل هزاران حدیث نبوی به‌واسطه امام باقر، حدیثی از او نقل نکرده‌اند. (1)

رجعت در ادعیه و زیارات
گفتنی است که نقل ادعیه و زیارات برای تأیید بیشتر مطلب است نه آنکه خود دلیل مستقلی باشد. در اینجا بخش‌هایی از ادعیه و زیارات را که درباره رجعت است ذکر می‌کنیم:
1. در دعایی که بعد از زیارت حضرت حجت[در سرداب نقل شده، این‌گونه آمده است:
فَإنْ تَوفَّیْتنی اللّهمّ قَبلَ ذلک فَاجْعَلنی یَا رَبِّ مِمَّن یَکرُّ فِی رَجْعَتِه. (2)
خدایا! اگر قبل از ظهور حضرتش، مرا از دنیا بردی، مرا از کسانی قرار ده که در رجعت برمی‌گردند.

1- 2. ر.ک: صحیح، مسلم بن حجاج، ج1، صص 14 و 15.
2- 1. بحارالانوار، ج22، ص240.

2. در دعای عهد می‌خوانیم:
اللّهمَّ إنْ حالَ بَینی وَ بَینَه المَوتُ الَّذی جَعَلتَه عَلَی عِبادِک حَتماً مَقضیّاً فَأخْرِجنی مِنْ قَبری. (1)
پروردگارا! اگر مرگ که قضای حتمی تو بر بندگانت است بین من و امام زمان[فاصله انداخت، مرا از قبرم بیرون آور [و زنده کن تا او را یاری کنم].
3. در زیارت جامعه کبیره آمده است:
وَیَکرُّ فِی رَجْعَتِکم وَ یُملَّک فی دَولتِکم. (2)
[و خداوند مرا از کسانی قرار دهد] که در رجعت شما برگردد و در دولت شما مالک شود.
4. کلینی در باب زیارت امام حسین7 (با سند متصل) از یوسف کناسی نقل می‌کند که حضرت صادق7
فرمود: «وقتی بر سر قبر حسین7 رفتی، [در اینجا حضرت زیارتی طولانی را ذکر می کند که در ضمن زیارت] می‌گویی:
أشهدکم إنّی بِکم مُؤمنٌ وَ بِإیابِکم مُوقِنٌ. (3)
شهادت می‌دهم که من به شما ایمان دارم و به رجعتتان یقین دارم.
5. در زیارت آل یاسین نیز می‌خوانیم:

1- 2. کلیات مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص893.
2- 3. همان، ص908.
3- 1. الایقاظ من الهجعه، ص306.

و أشهد أنّک حجّة الله... و أنّ رجعتکم حق لا ریب فیها. (1)
شهادت می‌دهم به اینکه تو حجت خدایی ... و اینکه رجعت شما حق است و شکی در آن نیست.

1- 2. کلیات مفاتیح الجنان، ص865.

فصل چهارم: رجعت از نگاه اجماع
درباره اجماع در رجعت، دیدگاه‌های سید مرتضی، شیخ حر عاملی و علامه مجلسی را ذکر می‌کنیم:
سید مرتضی درباره رجعت می‌گوید:
آنچه را که شیعه به آن معتقد است، این است که خداوند متعال به هنگام ظهور حضرت مهدی، امام زمان[، گروهی از شیعیان را که قبلاً از دنیا رفته‌اند، به این جهان باز می‌گرداند تا به ثواب نصرت و یاری او برسند و با مشاهده دولت آن حضرت رستگار شوند و نیز گروهی از دشمنان سرسخت او را باز می‌گرداند تا از آنها انتقام گیرد. پس [شیعیانی که رجعت کرده‌اند] از مشاهده ظهور حق (حکومتی که سرتاسر جهان را فرا گرفته) و بالا گرفتن سخن اهل حق، لذت می‌برند. دلیل بر صحت این عقیده این است که هیچ عاقلی نمی‌تواند قدرت خدا را بر این امر انکار کند؛ چرا که مسئله محالی نیست؛ درحالی‌که بعضی از مخالفان ما این موضوع را

به‌طوری انکار می‌کنند که گویی محال و غیرممکن است.
سپس می‌افزاید:
وقتی که ممکن بودن رجعت و مقدور بودنش ثابت شد، دلیل بر اثبات آن، اجماع امامیه است؛ زیرا هیچ فردی از امامیه با این عقیده مخالفت نکرده است و اجماع امامیه هم، همان‌گونه که بارها در آثار خود گفته‌ایم، به جهت قول امام7 که داخل در اجماع است، حجت می‌باشد. (1)
شیخ حر عاملی می‌نویسد:
چهارمین دلیل، اجماع و اتفاق همه شیعیان دوازده امامی بر صحت رجعت است و از علمای گذشته و معاصر، شخص قابل توجهی با آن مخالفت نکرده است. (2)
مرحوم علامه مجلسی نیز درباره رجعت می‌گوید:
بدان ای برادر! من گمان ندارم بعد از توضیحاتی که دادم، تردید کنی در مورد رجعتی که شیعه در همه زمان‌ها بر آن اجماع کرده، و مثل خورشید وسط روز نزد شیعه مشهور شده است. (3)

فصل پنجم: ویژگی‌های رجعت

1- 1. به نقل از: سفينة البحار، شيخ عباس قمى، ج1، ص511، ماده «رجع».
2- 2. الايقاظ من الهجعه، صص 33 و 34.
3- 3. بحارالانوار، ج53، ص122.

فصل پنجم: ویژگی‌های رجعت
رجعت همه ائمه:
از روایات متعددی استفاده می‌شود که همه ائمه: به دنیا باز می‌گردند. در اینجا پاره‌ای از این روایات را ذکر می‌کنیم:
1. ... سلیمان دیلمی می‌گوید: از امام صادق7 راجع به قول خداوند عزوجل که می‌فرماید: (جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً)؛ «شما را انبیا و فرمانروایان قرار دادیم» (مائده: 20)، سؤال کردم. حضرت فرمود:
الأنبیاءُ رَسولُ الله وَ إبراهیمُ وَ إسماعیلُ وَ ذَرِیّتهُ وَ الْملوکُ الأئمّةُ:. (1)
انبیا، رسول خدا و ابراهیم و اسماعیل و ذریه اوست و ملوک (فرمانروایان) ائمه‌اند.
عرض کردم: «کدام فرمانروایی به شما داده شده است».

1- 1. بحارالانوار، ج53، ص45.

فرمود: «فرمانروایی بهشت و فرمانروایی رجعت».
2. جابر بن یزید از امام صادق7 نقل می‌کند که حضرت فرمود:
إنَّ لعلیٍّ7 فِی الأرضِ کَرّةً مَعَ الْحُسین ابنِه8 ... ثُمَّ کَرَّةً أُخری مَعَ رَسول الله9 حَتَّی یَکون خَلیفَةً فِی الأرضِ وَ تَکونُ الأئمّةُ: عُمّالَه. (1)
برای حضرت علی7 با فرزندش، امام حسین، در زمین رجوعی است... سپس حضرت علی با پیامبر9 رجوع دیگری می‌کند تا آنکه خلیفه پیامبر در زمین می‌شود و ائمه کارگزاران او می‌شوند.
3. امام باقر7 فرمود:
دَولَتُنا آخِرِ الدُّولِ وَ لَن یَبقَ أهلُ بَیتٍ لَهم دَوْلَةٌ إلّا مَلَکُوا قَبلَنا لِئلَّا یَقولُوا إذَا رَأوْا سِیرَتَنا إذَا مَلَکْنا سِرْنا مِثلَ سِیرَةِ هَؤلاءِ وَ هُوَ قَولَ اللهِ تَعالی: (وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ) . (2) (3)
دولت ما آخرین دولت‌هاست. هر خاندانی که دولتی داشته باشند، پیش از ما به آن می‌رسند تا آنکه وقتی روش سلطنت ما را دیدند، نگویند اگر ما هم سلطنتی داشتیم همین‌طور رفتار می‌کردیم و همین است که قرآن می‌فرماید: «و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است».

1- 1. بحارالانوار، ج53، ص74.
2- 2. قصص: 83.
3- 3. الایقاظ من الهجعه، ص357.

4. امام صادق فرمود:
مَا مِن إمام إلّا وَ یَکرُّ فِی قَرْنِه وَ یَکرُّ مَعه البَرُّ وَ الفاجِرُ فِی دَهرِه حَتَّی یُمیَّزَ المُؤمنُ مِن الکافِر. (1)
هر امامی با اهل عصر خویش برمی‌گردد و نیک و بد، همه با او زنده می‌شوند تا مؤمن را از کافر جدا کند.
مرحوم شیخ حر عاملی در ذیل حدیث می‌فرماید: «چنان‌که گذشت این مخصوص به مؤمن خالص و کافر خالص است».
5. امام باقر7 فرمودند: «إنَّ رَسولَ اللهِ9 وَ عَلیّاً سَیَرجِعَانِ» (2)؛ «رسول خدا9 و حضرت علی برمی‌گردند».

نخستین کسی که رجعت می کند
با بررسی در روایات به این نتیجه می‌رسیم نخستین شخصی که رجعت می کند، حضرت اباعبدالله الحسین است. در این‌باره روایات متعددی است که برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:
1. امام صادق فرمود:
أَوّلُ مَن یَرجِعُ إلَی الدُّنیا الْحُسینُ بن عَلیٍّ8 فَیَملِک حَتَّی یَسقُط حاجِباهُ عَلَی عَینَیه مِنَ الْکِبَرِ. (3)
نخستین کسی که به دنیا برمی گردد، حسین بن علی

1- 1. الایقاظ من الهجعه، ص361.
2- 2. بحارالانوار، ج53، ص39.
3- 1. همان، ص46.

است. او به قدری حکومت می‌کند که بر اثر کهولت سن، ابروهایش روی دیدگانش می‌افتد.
2. امام باقر7 به حمران بن اعین کوفی فرمود:
إِنَّ اَوّل مَن یَرجِع لَجارِکم الْحُسینِ7 فَیَملک حَتَّی تَقعَ حاجباهُ عَلَی عَینَیه مِنَ الْکِبَرِ. (1)
حسین7 که همسایه شما می‌باشد، نخستین رجعت‌کننده است. پس او به قدری حکومت می‌کند که بر اثر سن زیاد، ابروهایش روی دیدگانش می‌افتد.
3. از امام صادق7 نقل شده است که در تأویل آیه (یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ)؛ «روزی که لرزاننده بلرزاند و لرزاننده دیگر از پی آن آید» (نازعات: 6 و 7) فرمود:
الرَّاجفةُ الحُسینُ بنُ‌عَلیٍّ وَ الرَّادِفَةُ عَلِیُّ بنُ أبی‌طالبٍ7 وَ أوّلُ مَن یُنفضُ عَن رأسِه التُّرابُ الحُسینُ‌بنُ‌عَلیٍّ فِی خَمسةٍ وَ سَبعینَ ألفاً وَ هُوَ قَولُه تعالی (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ) . (2) (3)
راجفة، حسین بن علی و رادفة، علی بن ابی‌طالب است و اول کسی که گردوخاک از سر می‌افشاند، حسین بن علی است که با 75 هزار نفر وارد می‌شود و این است تفسیر آیه: «ما پیغمبران خویش و آنها را که ایمان آوردند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برخیزند، یاری می‌کنیم».

1- 2. بحارالانوار، ج53، ص43.
2- 3. غافر: 51.
3- 4. الایقاظ من الهجعه، ص382.

بسیاری از روایات هم دلالت دارند بر مطلق رجعت حضرت اباعبدالله الحسین7 که در اینجا به یک روایت اشاره می‌کنیم:
حریز نقل می‌کند که به امام صادق7 عرض
کردم:
قربانت گردم با وجود احتیاجی که مردم به شما دارند، چقدر عمر شما اهل‌بیت کوتاه و اجل شما به یکدیگر نزدیک است.
حضرت فرمود:
إنَّ لِکُلِّ واحدٍ مِنّا صَحیفةً فِیها ما یَحتاجُ إلَیه أنْ یَعْمَلَ به فی مُدّتِهِ فَإذا انْقَضَی ما فِیها مِمّا أُمِرَ بِه عَرَفَ أنّ أجلَه قَد حَضَر فَأتاهُ النَبیّ9 یَنعی إلیه نَفسَه وأخْبَرَه بما لَه عِندَالله وأنَّ الحُسین7 قَرَأ صَحیفَتَهُ الّتی أُعْطِیَها وَ فُـسِّر لَهُ ما یَأتی بِنَعْیٍ و بَقِی فیها أشْیاءُ لَم تُقْضَ فَخَرجَ لِلْقِتالِ وَ کانت تِلْکَ الأمورُ الّتی بَقیَتْ أنَّ الملائِکةَ سَألَتِ اللهَ فی نُصْرَتِه فأذِنَ لها و مَکَثَتْ تَسْتعِدُّ لِلْقتالِ وَ تَتَأهَّبُ لذلک حتّی قُتِلَ فَنَزَلَتْ وَ قد انْقَطَعَتْ مُدّتُهُ وَ قُتِلَ7 فَقالت المَلائکةُ: یا ربّ أذنْتَ لَنا فِی الْإنْحِدارِ وَ أذِنْتَ لنا فِی نُصرَتِه فَانْحَدَرْنا وَ قَد قَبَضتَهُ فَاوْحَی اللهُ إلیهم: أن ألزِمُوا قَبرَه حَتَّی تَروهُ وَ قَد خَرجَ فَانْصُروه وَ ابْکُوا عَلَیه وَ عَلَی ما فاتَکم مِنْ نُصـرَتِه فَإنّکم قَدْ خُصَّصْتُم بِنُصـرَتِه وَ بِالْبُکاءِ عَلَیه فَبَکتِ المَلائکةُ تَعَزیّاً وَ حُزناً عَلَی ما فاتَهُم منْ

نُصرتهِ فَإذا خَرجَ یَکونون أَنصارَهُ. (1)
برای هر یک از ما صحیفه و مکتوبی است که آنچه در مدت عمرش راجع به برنامه کارش احتیاج دارد در آن نوشته است. چون اوامر و دستورهایی که در آن است پایان یابد، امام می‌فهمد که اجل او رسیده است. سپس پیغمبر نزد او آید و خبر وفاتش را به او گوید و آنچه نزد خدا دارد به او گزارش دهد و امام حسین7 مکتوبی را که به او دادند، قرائت کرد و خبر مرگی که در پیش داشت برایش تفسیر شد. ولی چیزهایی در آن مکتوب، باقی ماند که هنوز انجام نشده بود. او برای جنگ، بیرون رفت و چیزهایی که باقی ماند، این بود که ملائکه یاری کردن او را از خدا خواسته بودند و خدا نیز اجازه فرموده بود. ملائکه آماده جنگ شدند و در انتظار بودند و هنگامی ملائکه فرو آمدند که عمر آن حضرت تمام شده و شهید گشته بود. ملائکه گفتند: «پروردگارا! تو به ما اجازه فرو آمدن و یاری‌اش را دادی. ولی آن‌گاه که ما فرو آمدیم، تو قبض روحش کردی». خدا به ایشان وحی کرد: «شما بر سر قبر او باشید تا او را ببینید که بیرون آمده است، آن‌گاه یاری‌اش کنید. اکنون گریه کنید بر او و بر از دست رفتن یاری او؛ زیرا شما برای یاری او و گریه بر او

1- 1. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ترجمه جواد مصطفوی، ج2، صص 34 و 35.

ص:91
اختصاص یافته‌اید. پس آن ملائکه برای عزاداری امام حسین و در افسوس از دست رفتن یاری‌اش گریستند و چون بیرون آید، یاور او باشند.

رجعت‌کنندگان غیر از ائمه:
از برخی روایات به دست می‌آید که همه انبیا و مؤمنان خالص و مشرکان خالص رجعت می‌کنند:
1. امام صادق7 فرمود:
مَا بَعثَ اللهُ نَبیّاً مِنْ لَدُن آدمَ فَهَلُمَّ جَراً إلّا وَ یَرْجِعُ إلَی الدُّنیا و یَنصُر أمیرَالمؤمنین7 وَ هُو قولُه (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ) یَعنی رَسولَ اللهِ9 (وَلَتَنْصُرُنَّهُ) یَعنی أمیرَالمؤمنین7. (1)
از زمان آدم تاکنون خدا هیچ پیامبری نفرستاده است مگر آنکه به دنیا برمی‌گردد و امیرمؤمنان7 را یاری می‌کند و این است تأویل قول خداوند (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ)؛ یعنی به حضرت رسول9 ایمان می‌آورید و تأویل قول خداوند (وَ لَتَنْصُـرُنَّهُ)؛ یعنی حضرت امیرمؤمنان7 را یاری می‌کنید.
2. مرحوم مجلسی از محمد بن مسلم نقل می‌کند که او شنیده است از حمران بن اعین و ابوالخطاب (غالی معروف) پیش از انحرافش گفتند... که امام صادق7 فرمود:

1- 1. تفسیر القمی، ج1، ص114.

أَوّلُ مَنْ تَنشقُّ الْأَرضُ عَنه وَ يَرجِع إلَي الدُّنيا الحُسينُ بنُ عَلِيٍّ7 وَ إنّ الرَّجعةَ لَيستْ بِعامّة وَ هی خاصَّةٌ لايَرجِعُ إلّا مَن مَحَضَ الْإيمانَ مَحْضاً أو مَحَضَ الـشِّرْکَ مَحْضاً. (1)
اولین کسی که زمین برای او شکافته می‌شود و به دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی7 است. به درستی که رجعت برای همه نیست، بلکه مخصوص کسانی است که دارای ایمان خالص یا شرک خالص‌اند.
3. امام صادق7 فرمود:
يَخرُج مَعَ القائِم[مِنْ ظَهرِ الكُوفَةِ سَبعٌ و عِشـرون رَجلاً خَسمةَ عَشـرَ مِن قَومِ موسی7 الَّذين كَانُوا (يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ) (2) وَ سَبعةٌ مِن أهْلِ الكَهفِ وَ يوشعُبنُنونٍ وَ سَلمانُ وَ أبودُجانَةَ الأنصاریُّ وَالمقدادُ وَ مالک الأشترُ فَيَكونُون بَينَ يَديهِ أنصاراً وَ حُكّاماً. (3)
27 مرد از پشت کوفه با حضرت قائم[بیرون می‌آیند (زنده می‌شوند) که پانزده نفر آنها از قوم حضرت موسی کسانی‌اند که به‌سوی حق هدایت می‌کنند و به حق و عدالت حکم می‌نمایند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع‌بن‌نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک‌اشتر هستند که این افراد در عصر آن حضرت، انصار و والیان اویند.

اختیاری بودن رجعت برای مؤمنان

1- 1. بحارالانوار، ج53، ص39.
2- 1. اعراف: 159.
3- 2. بحارالانوار، ج53، ص90

اختیاری بودن رجعت برای مؤمنان
با توجه به اینکه رجعت‌کنندگان، مؤمنان خالص و کافران محض‌اند، این سؤال مطرح می‌شود که آیا رجعت اختیاری است یا اجباری؟ به یقین افرادی که برای انتقام و تنبیه رجعت می‌کنند با میل و اراده خود باز نمی‌گردند. بلکه ناگزیر تن به رجعتی می‌دهند که برای آنها بسیار ذلت‌بار و سخت است. اما از برخی روایات استفاده می‌شود که رجعت مؤمنان اختیاری است.
مفضل می‌گوید: در خدمت امام صادق7 صحبت از حضرت قائم[و شیعیانی شد که در انتظار حضرتش از دنیا رفته‌اند.
حضرت فرمود:
ذَکَرنا القائمَ[و مَنْ ماتَ مِن أصحابِنا یَنتظِرهُ فَقالَ لَنا أبوعَبدِالله7: إذَا قَامَ أُتِی المؤمِنُ فِی قَبرِه فَیُقالُ لَه: یا هَذا إنَّه قَد ظَهرَ صَاحِبُک فَإنْ تَشَأ أنْ تَلحقَ بِه فَألْحِقْ وَ إنْ تَشَأ أنْ تُقیمَ فِی کَرامَةِ رَبّک فَأقِمْ. (1)
هنگامی که آن حضرت قیام کند، مأموران الهی در قبر به مؤمنان می‌گویند: [ای بنده خدا!] صاحبت ظهور کرده است. اگر می‌خواهی به او بپیوندی پس به او ملحق شو و اگر می‌خواهی در نعمت‌های الهی متنعم بمانی پس بمان.

فصل ششم: شبهات در رجعت و پاسخ آنها

1- 1. بحارالانوار، ج53، ص91 به نقل از: الغیبة، شیخ طوسی، ص291.

فصل ششم: شبهات در رجعت و پاسخ آنها
1. فرق رجعت و تناسخ
آیا قول به رجعت، موجب صحت عقیده به تناسخ نیست. (1)
پاسخ: خیر، هیچ‌گونه ارتباطی بین تناسخ و رجعت نیست؛ زیرا رجعت، بازگشت روح به بدن اول است و حال آنکه بنابر نظریه تناسخ، روح پس از نوعی تکامل، به بدن دیگری وارد می‌شود که این محال است؛ چون از دو صورت خارج نیست: یا بدن دومی روح دارد یا ندارد. اگر روح داشته باشد، لازم می‌آید دو نفس به یک تن تعلق گرفته، مستلزم کثرت واحد و وحدت کثیر شود که امری

1- 1. توضیح اینکه تناسخ از ریشه نسخ به معنای نقل است. تناسخ در علم کلام به این معناست که روحی از بدنی به بدن دیگر منتقل شود. عقیده به تناسخ در آیین هندو، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ممکن است توهم شود که رجعت همان انتقال روح به هنگام مرگ از بدنی به بدن دیگر است.

محال است و اگر آن بدن روح نداشته باشد، لازم می‌آید که روح از فعل به قوه برگردد که این نیز امری محال است. (1)

2 . تنافی نداشتن رجعت با دو آیه از سوره مؤمنون

آیا رجعت انسان‌ها به دنیا بعد از مرگ با آنچه در آیات 99 و 100 سوره مؤمنون آمده است، منافات دارد؟ در این سوره می‌خوانیم:

(حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلاَّ إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ) (مؤمنون: 99 و 100)

[آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند] تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید: «پروردگارا! مرا باز گردانید. شاید در آنچه ترک کردم [و کوتاهی نمودم] عمل صالحی انجام دهم». [ولی به او می‌گویند:] چنین نیست. این سخنی است که او به زبان می‌گوید [و اگر بازگردد، همان راه را ادامه می‌دهد] و در پی [مرگ] آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

از این دو آیه استفاده می‌شود که مشرکان تقاضای بازگشت به جهان را می‌کنند تا عمل صالح انجام دهند و گذشته خویش را جبران کنند که با پاسخی منفی روبه‌رو

1- 1. المیزان، ج1، ص209؛ رجعت، خادمی شیرازی، ص203.

می‌شوند و با شدت به آنها گفته می‌شود تا روز قیامت برگشتی نیست.
پاسخ: اولاً، این دو آیه، عام است. اما رجعت با ادله‌ای که گذشت، برای عده‌ای خاص است. بنابراین طبق قانون حمل عام بر خاص که عقلاً در خطاباتشان آن را پذیرفته‌اند، عام به وسیله این دلیل خاص، تخصیص می‌خورد و مورد رجعت از دو آیه مذکور خارج می‌شود؛
ثانیاً، تقاضای برگشتی که در سوره مؤمنون آمده، مربوط به لحظه جان‌دادن است که کافر در آن لحظه از خداوند می‌خواهد به دنیا برگردد و گذشته را جبران کند ولی با پاسخ منفی مواجه می‌شود و به وی می‌گویند که تا روز برانگیخته شدن (زنده شدن) در عالم برزخ می‌ماند. در نتیجه، این مسئله با رجوع عده‌ای پس از قرن‌ها که در عالم برزخ به سر برده‌اند، منافاتی ندارد. با توجه به مفهوم (یَوْمِ یُبْعَثُونَ)؛ «روزی که زنده شوند»، ممکن است آن روز، اعم از روز قیامت باشد؛ یعنی برای عده‌ای آن روز، افزون بر زنده شدن در قیامت، روز رجعت هم باشد و برای گروه بسیاری، روز قیامت باشد.

3 . رجعت، بازگشت فعل به قوه نیست

رجعت مستلزم بازگشت فعل به قوه است که محال است؛ زیرا موجودی که استعداد کمال دارد، هنگامی که

کمالات استعدادی آن به فعلیت برسد، دیگر نمی تواند به حالت اول برگردد. نفس انسانی با مردن، از مادّه تجرد می‌یابد و موجود مجرد مثالی یا عقلی می‌شود که این دو رتبه (مثالی و عقلی) از مرتبه مادّه برتر، و وجود آنها از وجود مادّه قوی‌تر است. بنابراین اگر نفس بعد از مرگ دوباره به مادّه تعلق پیدا کند، لازم می‌آید که از فعل به قوه بازگردد که امری محال است.

جواب نقضی: پیروان همه ادیان آسمانی به مسئله معاد عقیده دارند که در روز رستاخیز روح به بدن باز می‌گردد و انسان‌ها زنده می‌شوند. بنابراین ما نیز درباره رجعت همان پاسخی را می‌دهیم که اشکال‌کننده، درباره معاد می‌دهد. افزون بر اینکه در آیات متعددی که گذشت، قرآن با صراحت از زنده شدن مردگانی در امت‌های پیشین سخن گفته است. پس هر پاسخی که اشکال‌کننده درباره رجعت برخی اقوام گذشته می‌دهد، همان پاسخ درباره رجعت در زمان ظهور نیز می‌آید.

جواب حلی: مرحوم علامه طباطبایی در پاسخ فرموده است: آنچه گفته می‌شود که بازگشت فعل به قوه محال است، مطلب درست و تردیدناپذیری است. ولی زنده شدن یک موجود پس از مرگ، از مصادیق آن نیست؛ زیرا اگر انسانی پس از مرگ به دنیا بازگردد و نفس او دوباره با مادّه (بدن قبلی) تماس و تعلق پیدا کند، این امر باعث

ابطال اصل تجرد و بازگشت از فعل به قوه نیست. چه اینکه او قبل از مردن و پیش از قطع رابطه با بدن هم مجرد بود. بنابراین تعلق و ارتباط مجدد او با بدن به‌طور یقین منافاتی با تجرد او ندارد. تنها چیزی که هست این است که بر اثر مرگ، روابطی که ضامن تأثیر و فعل نفس در مادّه بوده است، مفقود می‌شود و ازاین‌رو پس از آن، قدرت انجام دادن افعال مادّی را ندارد. درست مانند صنعتگری که ابزار لازم برای عمل را از دست بدهد. ولی با بازگشت نفس به حال سابق و تعلق آن به بدن دوباره قوا و ادوات آن را به کار می‌اندازد و در نتیجه می‌تواند حالات و ملکات خود را به‌واسطه افعال جدید به مرحله‌ای فوق مرحله سابق برساند و تکامل تازه‌ای پیدا کند؛ بدون اینکه سیر نزولی و عقبگرد از حال کمال به نقص و از فعل به قوّه کرده باشد. (1)
در این‌باره نیز حکیم «رفیعی قزوینی» می‌فرماید، فرق است بین تنزل عالی و رها کردن مقام اعلای خود با اشراق عالی در مقامات نازله، و تجلی آن، مثل تمثل روح‌القدس در لباس بشر در قصه مریم است.
توضیح اینکه اگر بگوییم در رجعت روح که به بدن باز می‌گردد تکاملش از نو شروع می‌شود و آنچه را که

1- 1. المیزان، ج1، ص207، با اندکی تغییر.

قبلاً کسب کرده از دست می‌دهد، این همان برگشت فعل به قوه و به تعبیر حکیم «رفیعی قزوینی» تنزل عالی به مقام پایین‌تر می‌شود که مطلبی است باطل. ولی در رجعت، اشراق عالی در مقامات نازله است؛ یعنی بدون آنکه روح، اندوخته‌های تکاملی خود را از دست بدهد تصرف در مقامات نازله می‌کند و اشراق بر آن دارد؛ همان‌گونه که جبرئیل7 در لباس بشر برای مریم3 آشکار شد.

4 . رجعت تشویق به گناه نیست

«ابوالقاسم بلخی» می‌گوید: «رجعت جایز نیست؛ زیرا اگر مردم بدانند که رجعت هست، در گناهان غوطه‌ور می‌شوند به امید اینکه در رجعت توبه کنند». (1)

پاسخ: در پاسخ این شبهه، مرحوم طبرسی می‌فرماید:

آنان که به رجعت عقیده دارند نمی‌گویند که همه مردم رجعت می‌کنند. بلکه معتقدند گروهی از مردم برمی‌گردند و چون هرکس احتمال می‌دهد که جزء رجعت‌کنندگان نباشد، نمی‌تواند به امید رجعت، از توبه صرف‌نظر کند. (2)

افزون بر اینکه معتقدان به رجعت، درِ توبه را برای رجعت‌کنندگان بسته می‌دانند و از طرفی، کسانی که با

1- 1. رجعت، خادمی شیرازی، ص207.

2- 1. مجمع‌البیان، طبرسی، ج1، ص115.

ظلم و فساد و کفر خو گرفته‌اند، دیگر برایشان بازگشتی متصور نیست؛ همان‌گونه که قرآن در پاسخ جمعی از دوزخیان که برای جبران خطاهای خود تقاضای بازگشت به دنیا می‌کنند، می‌گوید:
(وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ) (انعام: 28)
و اگر بازگردند، دگربار همان اموری را که از آن نهی شده‌اند، انجام می دهند. (1)
در ضمن اگر با این احتمال، می‌توان رجعت را جایز ندانست، درباره توبه، شفاعت و مانند آنها نیز می‌توان گفت که اینها موجب ارتکاب گناه می‌شوند و مجاز نیستند؛ درحالی‌که چنین کلامی مخالف آیات توبه و شفاعت است.

5 . رجعت ائمه: موجب سیر نزولی آنان نیست

رجوع کردن ارواح پاک ائمه به بدن‌های مادّی باعث می‌شود که در وجود خود، بعد از جدایی از دنیا و خلاص شدن از زندان طبیعت، سیر نزولی کنند؛ درحالی‌که بنابر حکم عقل بعد از تمام شدن دور طبیعی وجود، برگشت به ابتدا صحیح نیست.

پاسخ: سیر نزولی و قهقرایی وقتی لازم می‌آید که ارواح ائمه بعد از رجعت هم مثل زمان اول، از بروز تمام

1- 2. تفسیر نمونه، ج15، صص560 و 561.

توانایی و حقیقت خویش ممنوع باشند. اما چنین نیست؛ زیرا بعد از رجعت، موانع برطرف می‌شود و موجودات مزاحم تکامل بشر مغلوب می‌شوند و ائمه: می‌توانند به نحو کامل توانایی تعلَیم و ارشاد عمومی را که در وجودشان نهفته است، آشکار کنند و انسان‌های شایسته را به قله کمال معنوی برسانند. شکایت اولیای الهی از دنیا هم به علت موانع تکامل بشر بوده است و حال آنکه در عصر رجعت مانعی در مسیر تکامل نیست. در این صورت، جامعه بشری، سراسر تعلیم و تعلّم و رشد و سیر معنوی می‌شود و آن‌گاه است که می‌توان آن را جامعه‌ای انسانی نامید؛ چرا که در آن دوران، تمام ابعاد مقام انسان محقق می‌شود. (1)

6 . رجعت ائمه: به معنای کافی نبودن حکومت امام زمان نیست

رجعت ائمه ایجاب می‌کند که دوران حکومت حضرت مهدی[برای تکامل عمومی جامعه بشری کافی نباشد؛ درحالی‌که از معتقدات مسلّم شیعه این است که آن حضرت بعد از ظهور، افراد را به بالاترین درجه کمال می‌رساند. بنابراین نیازی به رجعت سایر ائمه: نیست.
پاسخ: اولاً، بعد از شهادت امام عصر برای ادامه

1- 1. رساله رجعت و معراج، ابوالحسن رفیعی قزوینی، با تلخیص و اضافات.

کمال شایسته، وجود پیشوایان معصوم لازم است؛
ثانیاً، افرادی که در عصر ظهور به کمال رسیده‌اند، از دنیا می‌روند. اما نسل‌های بعدی برای رشد و کمال معنوی محتاج به رجعت ائمه‌اند. (1)

7 . برخی روایات و سخنان دور از ذهن

در اخبار و روایات مربوط به رجعت، پاره‌ای وقایع ذکر شده است که نمی‌توان آنها را فهمید؛ مانند اینکه حضرت علی7 جنگ عظیمی با شیطان خواهد کرد و شیطان همه اولاد و لشکریان خود را برای جنگ حاضر می‌کند.
پاسخ: اولاً، با قطع نظر از درستی و نادرستی چنین قضایایی، باید توجه داشت که خرافات بسیاری را با مسئله رجعت آمیخته‌اند تا حقیقت آن را دگرگون سازند. ازاین‌رو لازم است در مسئله رجعت به احادیث صحیح توجه کنیم. بنابراین می‌گوییم آنچه قطعی و برهانی است اصل مسئله رجعت است. اما درباره جزئیات آن، مثل خبر مذکور، باید روایات دارای سند معتبری باشند تا بشود از آنها استفاده کرد.
ثانیاً، نپذیرفتن و رد کردن مطلبی، تنها به علت دور بودن از ذهن، صحیح نیست. بلکه این عمل دلیل بر غرور و ناتوانی عقلی ردکننده است؛ زیرا بزرگان علم و حکمت

1- 1. رساله رجعت و معراج، ابوالحسن رفیعی قزوینی، با تلخیص و اضافات.

بعد از بررسی کامل مطلبی، چنانچه دلیلی بر امتناع آن نیابند، آن را انکار هم نمی‌کنند. «شیخ‌الرئیس بوعلی‌سینا» از بزرگان علم و حکمت، در مواردی از کتاب «شفاء» اعتراف به عجز کرده است که به حقیقت مطلب پی‌نبرده، ولی آن را انکار هم نکرده است. بلکه توصیه مؤکد نموده است که در رد و قبول مطلبی عجله نکنید.

8 . آیا انکار رجعت، کفر است

اگر رجعت از ضروریات است لازمه‌اش حکم به کفر کسانی است که منکر رجعت‌اند و حال آنکه ائمه:، منکران رجعت را هم مسلمان می‌دانستند.

پاسخ: ضروری بر دو قسم است: یکی ضروری دین اسلام و دیگری ضروری مذهب. آنچه طبق نظر مشهور موجب کفر می‌شود، انکار ضروری دین است نه ضروری مذهب، و مسئله رجعت نیز از ضروریات مذهب شیعه است نه از ضروریات دین. بنابراین شیعه با حفظ پیوند برادری اسلامی خویش با دیگر مسلمانان، از اعتقاد خود دفاع می‌کند.

11 ـ 9. ذکر سه شبهه جدید و پاسخ آن

در اینجا به پاره‌ای از شبهات جدید یکی از وهابیان (القفاری) اشاره می‌کنیم و به آنها پاسخ می‌دهیم. وی

عقیده به رجعت را با ذکر ایراداتی مردود دانسته است:
الف) گاه از این عقیده تعبیر به خرافه می‌کند و می‌گوید این عقیده شیعه متأثر از مذهب قومی عرب جاهلی است.
ب) خرافه رجعت از زمان عبدالله بن سبأ پدید آمده است.
ج) عقیده به رجعت با طبیعت دنیا که دار مکافات نیست، در تعارض است؛ زیرا طبق آیه 185 سوره آل‌عمران که خداوند می‌فرماید: (إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ)، ثواب نیکوکار و جزای گنهکار، منحصر به قیامت است. (1)
پاسخ شبهه اول: مراد ایشان از خرافه چیست؟ اگر منظور این است که اصل بازگشت برخی از مردگان به حیات دنیوی، استحاله ذاتی یا وقوعی دارد، اولاً این مطلب صرف ادعاست و دلیلی بر اثبات استحاله آن در کلام اشکال‌کننده نیامده است (2) و ثانیاً استحاله ذاتی آن است که خود، ذاتاً محال باشد و استحاله وقوعی آن است که وقوعش مستلزم محال باشد؛ درحالی‌که بازگشت جمعی از مردگان به دنیا با اعمال قدرت الهی، نه اجتماع نقیضین است که محال ذاتی باشد و نه مستلزم محال

1- 1. اصول الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، صص1104، 1119 و 1122.
2- 1. همان.

است. افزون بر اینکه شیء محال استثنابردار نیست؛ به بیان دیگر، امر محال همیشه محال است. در هرزمان و هرمکان و از هرکس صدورش محال است؛ زیرا محال قابلیت تعلق قدرت را ندارد و قدرت فاعل، به شیء ممکن تعلق می‌گیرد نه به شیء محال؛ همان‌گونه که معجزه انبیا، که به‌گونه‌ای اعمال قدرتی به اذن خداوند است، به شیء ممکن تعلق می‌گیرد نه به امر محال.
در این زمینه نیز فرقی بین معجزه انبیا و مسئله رجعت نیست و حال آنکه ایشان در صفحه 1117 کتاب خود، بین بازگشت بعض امم گذشته، به مقتضای مدلول آیه 243 سوره بقره: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ...)، و عقیده به رجعت فرق گذاشته، و آنها را از معجزات پیامبران دانسته است. اگر بازگشت انسان مرده، محال است فرقی بین زمان گذشته و حال نیست؛ همان‌طور که بین معجزه و رجعت، از آن‌رو که هر دو به اذن الهی و اعمال قدرت خداوند است، فرقی وجود ندارد. پس اگر بازگشت به‌صورت اعجاز ممکن است، رجعت هم امکان دارد. در نتیجه هیچ‌گونه دلیلی بر نفی عقیده به رجعت از نظر امکان ذاتی و وقوعی آن وجود ندارد.
اگر مراد ایشان از خرافه، بدعت در دین است، باید دانست که با توجه به معنای بدعت، هیچ‌گاه نمی‌توان رجعت را بدعت شمرد؛ زیرا بدعت اگرچه در لغت به

معنای نوآوری است، در اصطلاح به این معناست که چیزی جزء دین نباشد و ما آن را در دین وارد کنیم یا بخشی از دین را از مجموعه آن خارج نماییم. (1)
اساس بدعت اصطلاحی، استناد چیزی به دین، بدون حجت و دلیل است؛ درحالی‌که شیعه برای اثبات عقیده رجعت، به آیات قرآن استناد می‌کند که ما به‌طور تفصیل آن آیات را در بخش استدلال به قرآن آوردیم؛ مثل آیات (وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً...) (2)، (قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ...) (3) ، (وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ...) (4) و آیاتی دیگر.
اگر شخص عالمی با استناد به ظاهر شرع، به مطلبی معتقد شود، آن‌گاه عالم دیگری آن ظهور را به دلایلی نپذیرد، آیا این عالم شرعاً مجاز است او را بدعتگذار در دین بخواند؟! در مسئله رجعت نیز مدعای شیعه، ظهور این آیات در اثبات رجعت است. پس بر فرض نپذیرفتن ظهور این آیات، نمی‌توان طرف مقابل را بدعتگذار دانست.
در ضمن، شیعه به مقتضای حدیث متواتر ثقلین،

1- 1. العین، ج2، صص 54 و 55؛ صحاح الجوهری، ج3، صص 1183 و 1184.
2- 2. نحل: 83.
3- 3. غافر: 11.
4- 1. نحل: 82.

تمسک به گفتار اهل‌بیت: را همانند قرآن، لازم، و گفتار و سیره اهل‌بیت: را حجت الهی می‌داند. ازاین‌رو علمای شیعه برای اثبات رجعت افزون بر ظهور آیات قرآنی که اشاره شد، به روایات اهل‌بیت: استناد می‌کنند.
آیا انصاف است که بگوییم این عقیده متأثر از مذهب اعراب جاهلی است یا آنکه گفته شود خرافه رجعت از زمان عبدالله بن سبأ پدید آمده است.
درخور توجه است که عمر بعد از رحلت پیامبر9 به مردم چنین گفت:
منافقان فکر می‌کنند پیامبر9 مرده است. اما پیامبر9 نمرده، بلکه او نزد خدا رفته است؛ همان‌گونه که موسی از قوم خود چهل شب غایب شد و نزد خدا رفت و حال آنکه بنی‌اسرائیل می‌گفتند او مرده است؛ به یقین پیامبر9 برخواهد گشت؛ همان‌گونه که موسی برگشت. باید دست‌وپای آنان که گمان می‌کنند پیامبر9 مرده است، قطع شود.
این جمله عمر: «ولیرجعن رسول الله کما رجع موسی فلیقطعن أیدی رجال و أرجلهم یزعمون أن رسول الله قد مات...» در منابع مختلف اهل‌سنت آمده است. (1)

1- 1. البدء و التاریخ، ابن‌المطهر، ج1، ص278؛ الدرر فی اختصار المغازی و السیر، ابن‌عبدالبر، ج1، ص91؛ الکامل فی التاریخ، الشیبانی، ج2، ص182؛ الکامل فی التاریخ، ابن‌الاثیر، ج1، ص358؛ تاریخ ابن‌خلدون، ج2، ص482؛ تاریخ طبری، ج2، ص232.

به یقین، عمر وقتی این جمله را به زبان آورده، که جسم پیامبر9 درون حجره‌اش بوده است. پس مرادش از بازگشت پیامبر9، بازگشت دوباره روح آن حضرت به جسم شریفش است.
آیا این کلام عمر چیزی غیر از رجعت است؟ اگر عقیده به رجعت، امری خرافی بود چرا یک نفر از صحابه، کلام او را خرافه ندانست؟ حتی مورخان و اهل حدیث نیز کلام عمر را حمل بر خرافه نکرده‌اند.
اما پاسخ از اشکال دوم (در صفحه 1119 کتاب خود عقیده به رجعت را منتسب به عبدالله بن سبأ دانسته است) اگر ایشان به کتاب ارزشمند «عبدالله بن سبأ» نوشته مرحوم «علامه عسگری» مراجعه می‌کردند، درمی‌یافتند: اولاً، عبدالله بن سبأ عنوانی ناشناخته و موهوم است؛ زیرا با وجود اهمیت بسیاری که اعراب در حفظ انساب خود دارند و کتاب‌های بسیاری در زمینه معرفی انساب خود، حتی نسب اسبان، نوشته‌اند اما سخنی از نسب عبدالله بن سبأ به میان نیامده است.
ثانیاً، اگر مراد از عبدالله بن سبأ همان «عبدالله بن وهب» است که مسلماً ایشان رییس خوارج بوده، و در جنگ نهروان کشته شده است. به هر حال عبدالله بن سبأ جایگاهی میان پیروان حضرت علی7 نداشته است تا بتواند منشأ تعلیم و ترویج عقائد مهم شود.

اما پاسخ از اشکال سوم (عقیده به رجعت با توجه به آیه 185 سوره آل‌عمران، با طبیعت دنیا که دار مکافات نیست در تعارض است).
اگر اشکال‌کننده، مختصر توجهی به معنای کلمه (تُوَفَّوْنَ) می‌کرد، خودش به سست بودن این شبهه پی می‌برد؛ زیرا مصدر «توفی» به معنای اعطای کامل است؛ یعنی اجر کامل بندگان در روز قیامت داده می‌شود. بنابراین منافات ندارد که در دنیا یا در عالم برزخ قسمتی از اجر بندگان داده شود. برای اطلاع بیشتر به کتاب‌های «فتح‌القدیر»، الشوکانی، ج1، ص408 و تفسیر الثعالبی، ج2، ص46 مراجعه شود. حتی مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ج4، صص 83 و 84 بعد از آنکه «توفی» را به معنای اعطای کامل می‌داند، می‌نویسد: «بعضی از همین تعبیر آیه، بر ثبوت عالم برزخ استدلال کرده‌اند؛ زیرا آیه دلالت دارد که قسمتی از اجر بندگان قبلاً داده شده، و اعطای کامل آن در قیامت است». این برداشت از آیه را مرحوم علامه پسندیده است.

کتابنامه

کتابنامه
* قرآن
1. الاحتجاج، ابومنصور طبرسی، بیروت، مؤسسه اعلمی، بیروت، 1401ه .ق.
2. اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی، ترجمه: محمدجواد مصطفوی، انتشارات علمیّه اسلامیّه، چاپخانه حیدری.
3. اصول مذهب الشیعه الامامیة الاثنی عشریه، چاپ سوم، دارالرضا، 1418ه . ق.
4. الإیقاظ من الهَجْعة، محمد بن حسن حرعاملی، ترجمه: احمد جنتی، تهران، انتشارات نوید، 1362ه .ش.
5. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1403ه .ق.
6. تفسیر ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر، بیروت، دارالمعرفه، 1412ه .ق.
7. التفسیر الکبیر، فخر رازی، چاپ اول، المطبعة البهیّة المصریّة، 1357ه .ق.
8. تفسیر المنار، محمدرشید رضا، الهیئة المصریه العامه، 1990م.

9. تفسیر عیاشی، ابوالنصر محمد بن مسعود، تصحیح و تحقیق و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، چاپخانه علمیه.
10. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، چاپ اول، بیروت، مؤسسه اعلمی، 1412ه .ق.
11. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، چاپ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1353ه .ش.
12. تفسیرالبرهان، سید هاشم بحرانی، چاپ اول، بیروت، مؤسسة الأعلمی، 1419ه .ق.
13. جامع البیان، أبی‌جعفر محمدبن جریر الطبری، بیروت، دارالفکر، 1415ه .ق.
14. الدرالمنثور، جلال الدین السیوطی، چاپ اول، جدّه، دارالمعرفه، 1365ه .ش.
15. رجال، ابوالعباس نجاشی، قم، مکتبة الداوری.
16. رجعت از نظر شیعه، نجم الدین طبسی.
17. رجعت، محمد خادمی شیرازی، چاپ اول، مؤسسه نشر و تبلیغ، 1365ه .ش.
18. رساله رجعت و معراج، ابوالحسن رفیعی قزوینی، چاپ سوم، کتابفروشی اسلام، 1397ه .ق.
19. سفینة البحار، شیخ عباس قمی، بیروت، دارالمرتضی.
20. سنن الترمذی، محمد بن عیسی الترمذی، چاپ دوم، بیروت، دارالفکر.
21. الشیعة والرجعة، محمدرضا طبسی، چاپ دوم، نجف اشرف، المطبعة الحیدریّة، 1395ه .ق.
22. صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن حجاج، چاپ اول، دارالفکر.

23. عیون اخبارالرضا7، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین صدوق، تهران، انتشارات جهان.
24. الکافی، الکلینی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، آخوندی، 1388ه .ش.
25. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، چاپ اول، مؤسسه نشر الفقاهة، 1417ه .ق.
26. کلیات مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، چاپ دوم، قم، شرکت تعاونی ناشران قم.
27. کنز العمال، المتقی الهندی، بیروت، مؤسسة الرسالة.
28. لسان العرب، ابن‌منظور، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی، 1408ه .ق.
29. مجمع‌البیان، ابوعلی طبرسی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1379ه .ق.
30. مصباح المنیر، احمد بن محمد بن علی مقری فیومی، مطبعة التقدم العلمیّه، 1322ه .ق.
31. المعجم الکبیر، الطبرانی، داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم، قاهره، مکتبه ابن تیمیه.
32. المیزان، محمدحسین طباطبایی، چاپ سوم، بیروت، مؤسّسة الأعلمی، 1393ه .ق.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹